

نشریه علمی سیاست دفاعی

سال بیست و هفتم، شماره ۱۰۶، بهار ۱۳۹۸: ۲۰۹ - ۱۷۵

رویکرد آلمان در برابر سیاست دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا و ناتو در دوره پس از جنگ سرد

جبار خدادوست^۱

سید محمد طباطبائی^۲

تأیید مقاله: ۱۳۹۸/۰۲/۲۸

دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۱۱

چکیده

با پایان یافتن جنگ سرد، تأسیس اتحادیه اروپایی و تسری همگرایی اقتصادی به سایر ابعاد فرهنگی، سیاسی و امنیتی، شرایط و انگیزه‌های لازم برای ایجاد نظام امنیتی مشترک اروپا نیز مهیا شد. علاوه بر این، وقوع رویدادهای جدید بین‌المللی از جمله بحران‌های دهه ۹۰ بالکان که باعث به‌خطر افتادن جدی امنیت اروپا شد، به تقویت انگیزه تعدادی از کشورها و رهبران اروپاگرای این قاره از جمله آلمان در حرکت به سوی تحقق وحدت و استقلال سیاسی - نظامی اروپا منجر شد. همچنین پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، ناتو نیز دچار بحران هویت شد، ولی توانست به واسطه بازتعریف خود و محیط امنیتی پیرامونش، این بحران را پشت سر بگذارد و به‌ویژه با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر کوشید به اهداف نوین خود در زمینه راهبرد اقدام در خارج از قلمرو ناتو برای ایجاد، حفظ و اجرای صلح، شکل عینی‌تری ببخشد که آلمان نیز در تحقق آن نقش فعال و مؤثری داشته است. پژوهش حاضر قصد دارد با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و گردآوری منابع به شیوه کتابخانه‌ای، رویکرد آلمان در برابر تدوین و اجرای سیاست‌های دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا و ناتو را مورد بررسی قرار دهد. فرضیه پژوهش بر این مدعاست که آلمان در دوره پس از جنگ توانسته است ضمن تلاش برای تعمیق و توسعه همگرایی دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا، هم‌زمان حضوری فعال در ناتو در جهت افزایش توان عملیاتی و انجام مأموریت‌های جدید آن در خارج از قلمرو ناتو داشته باشد.

کلید واژه‌ها

آلمان؛ اتحادیه اروپا؛ ناتو؛ سیاست‌های دفاعی - امنیتی؛ جنگ سرد

j.khdzg@gmail.com

۱. نویسنده مسئول: دکترای روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی

tabasm۲۳۴@yahoo.fr

۲. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

آلمان کشوری است که در قلب اروپا قرار دارد و از موقعیت ژئوپلیتیکی خاصی برخوردار است. علاوه بر آن، قدرت اول اقتصادی میان ۲۸ کشور عضو اتحادیه اروپا محسوب می‌شود. به دنبال سقوط دیوار برلین (۹ نوامبر ۱۹۸۹)، وحدت مجدد آلمان (۳ اکتبر ۱۹۹۰) و پایان جنگ سرد، اهمیت این کشور نیز نسبت به دوره قبل از اتحاد برجسته‌تر شد و با توجه به قدرت اقتصادی، جمعیت و موقعیت ژئوپلیتیکی آلمان، شرایط و موقعیت کاملاً جدیدی برای ایفای نقش فعال‌تر این کشور در عرصه تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آمد. از همین رو، پس از فروپاشی نظام دوقطبی، آلمان در حوزه سیاست خارجی و امنیتی‌اش تحولات مهمی به وجود آورد و خود را برای حضور جدی‌تر در عرصه مسائل سیاسی و دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا و ناتو و به تبع آن در سطح بین‌المللی، مهیا نمود. لذا کشوری که در طول دوران جنگ سرد به عنوان یک قدرت غیرنظامی شناخته شده بود، تلاش کرد باتکیه بر نفوذ و توان بالای اقتصادی‌اش، به قدرتی فعال در عرصه مسائل سیاسی - امنیتی نیز تبدیل شود.

بنابراین، هرچند که در زمان جنگ سرد، آلمان در خط مقدم و میدان اصلی مقابله با نفوذ کمونیسم و تهاجم ارتش سرخ شوروی بود و انبارهای تسلیحاتی و عمده نیروهای امریکا و هم پیمانانش در خاک آلمان قرار داشتند و تصمیمات سیاست خارجی این کشور کاملاً تحت تأثیر فضای نظام دوقطبی قرار داشت، اما متعاقب فروپاشی شوروی و فضای به وجود آمده پس از پایان جنگ سرد و به ویژه تجزیه یوگسلاوی، آلمان به صورت قابل توجهی در تحولات جدید منطقه‌ای و بین‌المللی در چارچوب اتحادیه اروپا، ناتو و سازمان ملل متحد به ایفای نقش پرداخت و حتی در برخی موارد نیز نقش اساسی در موفقیت آنها داشت؛ از جمله در بحران ۱۹۹۹ کوزوو، آلمان یکی از پایگاه‌های اصلی ناتو در حمله به صرب‌ها بود.

همچنین در پی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، "گرهارد شرودر" صدر اعظم وقت آلمان بلافاصله همبستگی غیرمشروط کشورش را با امریکا و از جمله در اعزام نیروهای نظامی آلمان اعلام داشت (Schroder, 2001: 153) و به دنبال آن موافقت مجلس فدرال آلمان با اعزام نیروهای نظامی در راستای اهداف ناتو و به استناد ماده ۵ تضمین امنیت دسته‌جمعی این پیمان نیز صورت گرفت (Padgett et al, 2003: 198). از این رو، به تدریج آلمان سیاست دوری‌گرفتن

کامل از نظامی‌گری را به نفع سیاست تعهد و مشارکت در انواع عملیات‌های مدیریت بحران بین‌المللی از یوگسلاوی سابق گرفته تا افغانستان کنار گذاشت (Nielsen, ۲۰۰۵:۳۳۹) و با حضور و افزایش نیروهای نظامی خود سعی کرد در عملیات‌های نظامی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ناتو حضور مؤثرتری داشته باشد. علاوه بر آن، سعی کرد در روند گفتگوهای صلح غرب آسیا، مسئله هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، بحران سوریه، بحران اوکراین و بحران مهاجران و آوارگان غرب آسیا نیز نقش فعال‌تری برعهده بگیرد. در واقع، می‌توان گفت آلمان با حضور پررنگ خود در اتحادیه اروپا، ناتو و سازمان ملل عملاً پذیرفته است که نقش این کشور در ایجاد و حفظ صلح و امنیت جهانی مؤثرتر و پررنگ‌تر از دوره جنگ سرد شود. از همین رو، با اعتماد به نفس کامل در جهت ایفای نقشی کلیدی در مدیریت تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی و پیگیری و تأمین هرچه بهتر منافع ملی تلاش کرده است.

بررسی پیشینه پژوهش نیز نشان می‌دهد که در اکثر تحقیقات انجام شده به زبان فارسی، مسائل سیاسی و به‌طور ویژه قدرت اقتصادی آلمان مورد توجه قرار گرفته و تحقیق مشخصی در خصوص مواضع و رویکرد آلمان در برابر سیاست‌های دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا و ناتو در دوره پس از جنگ سرد صورت نگرفته و ثانیاً اگر در مواردی نیز به آن اشاره شده، ذیل سیاست‌های کلی دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا و ناتو بوده است. لذا با توجه به مطالب مذکور و قدرت و نفوذ آلمان در سازمان‌های مهم جهانی و نقش این کشور در ایجاد و حفظ صلح و ثبات و مدیریت تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، به نظر می‌رسد انجام تحقیقی خاص درباره رویکرد آلمان نسبت به سیاست‌های دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا و ناتو در دوره پس از جنگ سرد ضروری باشد که البته هدف این پژوهش نیز بررسی همین موضوع است. حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که آلمان در برابر سیاست دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا و ناتو در دوره پس از جنگ سرد چه مواضع و رویکردی اتخاذ کرده است؟ به عبارت دیگر، آلمان چه نقشی در سیاست دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا داشته است؟ نگاه آلمان به ناتو در دوره پس از جنگ سرد چگونه بوده است؟

فرضیه پژوهش بر این ادعاست که آلمان در دوره پس از جنگ سرد توانسته است ضمن تلاش برای تعمیق و توسعه هم‌گرایی دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا، هم‌زمان حضوری فعال در

ناتو در جهت افزایش توان عملیاتی و انجام مأموریت‌های جدید و خارج از قلمرو ناتو داشته باشد. در ادامه و برای پاسخ بهتر به پرسش‌های مطرح‌شده، با استفاده از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و گردآوری منابع به شیوه کتابخانه‌ای، پس از بیان چارچوب نظری پژوهش، ابتدا رویکرد آلمان در برابر سیاست دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا بررسی می‌شود و در مرحله بعد نگاه آلمان به ناتو در دوره پس از جنگ سرد مورد کنکاش قرار می‌گیرد.

چارچوب نظری

نظام امنیت دسته‌جمعی

مفهوم امنیت دسته‌جمعی از آغاز تأسیس نظام جدید کشورها مطرح شد و سابقه آن به موافقتنامه صلح وستفاليا باز می‌گردد. این مفهوم بعدها از سوی اندیشمندان مختلفی از جمله «چارلز» و «کیلفورد کویچان» مورد توجه بیشتری قرار گرفت. از سوی دیگر، تشکیل سازمان ملل متحد براساس این مفهوم به توسعه ابعاد نظری و کاربردی این نظریه غنا بخشید. درونمایه امنیت دسته‌جمعی بر غیرقابل تفکیک بودن امنیت و وابستگی متقابل امنیتی تأکید دارد و مبتنی بر همه برای یکی است و اینکه امنیت هر یک از اعضا امنیت تمام کشورهای عضو است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۳۵۴ - ۳۵۳). لذا در نظام امنیت دسته‌جمعی، امنیت، موضوعی سامان‌مند است و به عبارتی مختص به کشوری خاص نیست و مسئله متعلق به تمامی کشورهاست (قاسمی، ۱۳۹۱: ۲۵۶). از این رو، اهداف و وظایف نظام امنیت دسته‌جمعی را می‌توان در قالب سه مجموعه: حفظ صلح، احیای صلح و ایجاد صلح قرار داد.

- حفظ صلح

یکی از مأموریت‌های مهم نظام امنیت دسته‌جمعی، حفظ صلح و به بیان دیگر، جلوگیری از وقوع جنگ است. حفظ صلح به عنوان یک هدف کلان نه تنها به دلایل ناامنی، بلکه ضروری است به اختلافاتی توجه نماید که به درگیری‌های مسلحانه نیز منجر می‌شود و در گام‌های بعدی زمینه‌های شکل‌گیری آن را مورد توجه قرار داده و سعی در بی‌اثرساختن آن نماید. تحقق این هدف از طریق راهبردهای پیشگیرانه مثبت شامل: راهبرد پیشگیرانه عملیاتی و راهبرد پیشگیرانه ساختاری دنبال خواهد شد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۳۶۱ - ۳۶۰). همچنین یکی از

شیوه‌هایی که دولت‌ها با توسل به آن از رویارویی با دشواری‌های معمای امنیت اجتناب می‌کنند استفاده از راهکارهای امنیت دسته‌جمعی از قبیل تعقیب سیاست‌های کنترل تسلیحات و خلع سلاح است (کالینز، ۱۳۹۲، ۳۳۷).

- احیای صلح

بازگرداندن صلح، مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه یک نظام امنیت دسته‌جمعی است. صلح به‌وسیله جنگ میان دو یا چند کشور و یا خشونت گسترده و مسلحانه در داخل یک کشور از بین می‌رود. در این میان، مقابله با تجاوز نظامی علیه یکی از اعضای نظام امنیت دسته‌جمعی در مجموعه وظایف اصلی چنین نظامی قرار دارد. بنابراین، مقابله با تجاوز از بدیهیات و ضروریات نظام امنیت دسته‌جمعی است و تنها جایی است که نظام می‌تواند از زور و اقدام نظامی علیه متجاوز استفاده نماید که مطابق با هنجارها و قواعد نظام امنیت دسته‌جمعی نیز هست. اما به‌مرور زمان برخی از نظریه‌پردازان استفاده از زور را به‌منظور مقابله با خشونت‌های گسترده داخلی و یا جنگ‌های مسلحانه در درون یک کشور توسط نظام امنیت دسته‌جمعی براساس قواعد و هنجارهای این نظام پذیرفتنی دانستند و از آن تحت عنوان مداخلات بشردوستانه نام بردند. از نظر اینها به‌دلیل اینکه خشونت‌های گسترده داخلی صلح و امنیت را به‌مخاطره می‌اندازد، مداخله و استفاده از زور نیز مانند مقابله با متجاوز، جایز است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۳۶۵ - ۳۶۴). بنابراین، نمونه اقدام نظام امنیت دسته‌جمعی، نمونه چندجانبه‌گرایی است که هدف آن تأمین صلح و امنیت سامانه‌ای برای تمام اعضاست (قاسمی، ۱۳۹۱: ۲۵۷).

- ایجاد صلح

این هدف که به آن صلح‌سازی نیز گفته می‌شود به‌دنبال جلوگیری از خطر بازگشت جنگ پس از پایان یافتن آن است و اقداماتی را شامل می‌شود که اغلب پس از پایان جنگ برای پشتیبانی از فرایندها و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه جنگ‌زده صورت می‌گیرد تا خطر بازگشت جنگ را کاهش دهد. وظایف و فعالیت‌های اصلی امنیت دست‌جمعی در چارچوب هدف ایجاد صلح شامل: نظارت بر اجرای آتش‌بس، نظارت بر اجرای توافق صلح، حقیقت‌یابی، کمک به اعاده نظم، قانون و خدمات‌رسانی و پیگرد قضایی

است. انجام این وظایف نیز صرفاً براساس رضایت کشور میزبان امکان‌پذیر خواهد بود. لذا انجام مناسب و مؤثر هر یک از این فعالیت‌ها می‌تواند در بازگرداندن صلح پس از پایان دوره خشونت، کمک شایانی کند و بخشی از این فعالیت‌ها مستلزم استقرار نیروهای نظامی، نظام امنیت دست‌جمعی در مناطق درگیری است. این نیروها در اجرای آتس‌بس و جلوگیری از زیان‌کشیدن مجدد جنگ و درگیری انجام وظیفه خواهند نمود (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۳۶۹ - ۳۶۷). باین‌همه، بنیانگذاران سازمان ملل این امر را که امنیت دست‌جمعی بر رهبری قدرت‌های بزرگ متکی است، به رسمیت شناختند (اسنایدر، ۱۳۸۵: ۱۶۲). البته این نظام نیز در شرایطی که بین قدرت‌های بزرگ همفکری وجود داشته باشد، کارآمدتر خواهد بود (کیوان‌حسینی و علوی‌زاده، ۱۳۹۲: ۷۷). در مجموع، ازسوی صاحب‌نظران مزایا و قابلیت‌هایی مانند: موازنه کارآمد در برابر متجاوزان، نهادینه‌کردن و ترویج همکاری و رفع تنگنای امنیتی برای نظام امنیت دست‌جمعی تعریف و تحلیل شده است که اکثر اینها در مقایسه با دیگر نظام‌های امنیتی خصوصاً نظام موازنه قوا مطرح شده است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۳۷۹ - ۳۷۳).

کشور آلمان نیز به‌لحاظ موقعیت ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و قدرت اقتصادی‌اش نقش بزرگی در پیمان‌های نظامی و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دارد. همچنین قانون اساسی آلمان، این کشور را به‌عنوان عضو دارای حقوق یکسان در اروپای متحد، موظف به فعالیت در جهت ایجاد صلح جهانی می‌کند. لذا ماده ۲۴ قانون اساسی آلمان اجازه حضور در نظام امنیت دسته‌جمعی (امنیت جمعی) را می‌دهد تا نظم صلح‌آمیز و طولانی‌مدت در اروپا و بین ملت‌های جهان برقرار و از آن پاسداری شود (۲۳۰: ۲۰۰۰, Tatsachen ueber Deutschland).

ضمن‌اینکه، سیاست خارجی آلمان به‌طور سنتی بر حقوق بین‌الملل و چندجانبه‌گرایی در قالب سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی مانند ناتو، سازمان ملل متحد و یا اتحادیه اروپا تأکید دارد که خود این مسئله باعث تقویت نفوذ و جایگاه بین‌المللی آلمان و پذیرش مسئولیت و حضور فعال این کشور در سطح مسائل جهانی شده است (Alcaro, ۲۰۱۸, ۲۱۷-۲۱۸). ازجمله تحولات و بحران‌های مهم سیاسی - امنیتی در دوره پس از جنگ سرد که آلمان نیز در مدیریت و حل آنها نقش فعالی داشته است، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

در سطح منطقه‌ای مسئله فروپاشی یوگسلاوی سابق، بحران بوسنی و هرزگووین و جنگ کوزوو است که تأثیر خاصی بر رویکرد سیاست خارجی و امنیتی آلمان در دوره پس از جنگ سرد داشت و آلمان را واداشت به جهت حضور مؤثرتر خود در راستای حفظ صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی در سال ۱۹۹۴ دست به اصلاح قانون اساسی بزند تا مجوز حضور نیروهای نظامی در عملیات‌های نظامی منطقه‌ای و خارج از آن را فراهم آورد که نقطه اوج آن، مشارکت نظامی مؤثر این کشور در حل بحران کوزوو است. در سطح بین‌المللی و در درجه اول تلاش آلمان در راستای صلح اعراب - رژیم صهیونیستی و حل مسئله فلسطین و حمایت از ایده تشکیل دو دولت را می‌توان در چارچوب حفظ صلح، تلقی کرد. همچنین حمایت آلمان از آزادسازی کویت و مقابله با تجاوز نظامی صدام در سال ۱۹۹۰ را به‌منظور احیای صلح دانست.

علاوه‌برآن مشارکت آلمان در حمله ائتلاف بین‌المللی به افغانستان در ۲۰۰۱ و حضور نظامی در این کشور در قالب نیروهای بین‌المللی حفظ صلح سازمان ملل (ایساف) برای مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی و برقراری صلح و ثبات در افغانستان در راستای احیا و ایجاد صلح (صلح‌سازی) مطرح است. در سال ۲۰۰۳ هم آلمان اگرچه ابتدا با حمله امریکا به عراق که بدون مجوز شورای امنیت و مغایر اصل چندجانبه‌گرایی صورت گرفت، مخالفت کرد و معتقد بود استفاده از زور برای سرنگونی دولت عراق به گسترش تروریسم و بی‌ثباتی بیشتر در منطقه منجر می‌شود، اما با این‌وجود بعد از پایان جنگ در جهت بازسازی زیرساخت‌ها و نهادها و روند دولت‌سازی در عراق تلاش گسترده‌ای انجام داد که این امر را نیز می‌توان در راستای ایجاد صلح دانست. ضمن‌اینکه، آلمان حمله امریکا به لیبی در ۲۰۱۱ را به‌دلیل اینکه بدون مجوز شورای امنیت و عدم توجه به اصل چندجانبه‌گرایی صورت گرفته بود، عاملی در جهت به‌خطرافتادن صلح و ثبات و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی و گسترش تروریسم و افراط‌گرایی دانست و به‌شدت با آن مخالفت کرد. البته آلمان در مسئله سوریه تلاش کرده است با مطرح کردن بحث مداخلات بشردوستانه و مبارزه جمعی با تروریسم بین‌المللی و حل بحران سوریه از طریق دیپلماسی و مذاکره با مشارکت قدرت‌های مهم منطقه‌ای و بین‌المللی مجدداً نقش فعالی داشته باشد که این مسئله را می‌توان در راستای احیای صلح دانست.

ضمن اینکه، به نظر می‌رسد رویکرد این کشور نسبت به جمهوری اسلامی ایران در دوره پس از جنگ سرد و به‌ویژه مسئله هسته‌ای ایران نیز در راستای حفظ صلح بوده است؛ چراکه آلمان در طول این سال‌ها علاوه بر تلاش برای رفع تنش بین ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس و تأکید بر مشارکت همه این کشورها در تأمین امنیت این منطقه حساس جهان، سعی کرده است در مسئله هسته‌ای ایران از طریق صلح‌آمیز و دیپلماتیک به منظور جلوگیری از وقوع یک جنگ احتمالی، نقش مؤثری ایفا نماید و هم‌زمان در راستای برقراری یک موازنه کارآمد بین قدرت‌های مهم منطقه غرب آسیا نیز تلاش داشته باشد. در این میان آنچه که بعد از اتحاد دو آلمان به وضوح قابل مشاهده است، تمایل این کشور به استفاده از نیروی نظامی در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است که نقطه اوج آن سال ۱۹۹۹ در بحران کوزوو و حمله هوایی ناتو علیه صربستان است. به عبارتی می‌توان گفت بازگشت گزینه نظامی به عرصه سیاست خارجی آلمان گام ضروری به سوی عادی‌سازی وجه بین‌المللی این کشور تلقی شده است. به طوری که «گرهارد شرودر» صدراعظم وقت آلمان اظهار داشت که سرانجام سیاست خارجی آلمان به حالت عادی بازگشته است (Stelzenmueller, ۲۰۰۹; ۹۱-۹۲).

لذا می‌توان گفت آلمان در دوره پس از جنگ سرد، ضمن تأکید بر اصول اساسی سیاست خارجی‌اش (اروپامحوری، آتلانتیک‌گرایی، سیاست نگاه به شرق و چندجانبه‌گرایی) با اتخاذ رویکردی برون‌گرایانه و پذیرش مسئولیت بیشتر تلاش کرده است بر مبنای نظام امنیت‌جمعی در جهت حفظ، احیا و ایجاد صلح (صلح‌سازی) نقش خودش را به شکلی مناسب در چارچوب اتحادیه اروپا، ناتو و سازمان ملل متحد ایفا نماید، تا ضمن کمک به برقراری صلح و ثبات و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی، در راستای تأمین هرچه بیشتر منافع خود نیز گام بردارد. در مجموع با توجه به مطالب ذکر شده به نظر می‌رسد این نظریه، بهتر بتواند رفتار سیاست خارجی آلمان در دوره پس از جنگ سرد را در عرصه برخورد با مسائل جهانی و مدیریت بحران‌های سیاسی - امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی تبیین کند.

نقش آلمان در تدوین و توسعه سیاست دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا

با پایان جنگ سرد و تحقق هم‌گرایی و وحدت برخی کشورهای اروپایی در حوزه اقتصاد و تجارت و تأسیس اتحادیه اروپایی بر اساس پیمان «ماستریخت» (دسامبر ۱۹۹۱) و به موازات

آن تلاش برخی رهبران این اتحادیه جهت بسط هم‌گرایی اقتصادی به سایر ابعاد سیاسی و امنیتی، به تدریج شرایط و انگیزه‌های لازم جهت پیگیری مسئله ایجاد نظام امنیتی مشترک اروپا و آماده‌کردن بسترهای لازم در این خصوص فراهم شد. علاوه بر این، بروز برخی رویدادها مانند بحران دهه ۹۰ بالکان که موجب تهدید جدی امنیت اروپا و ناتوانی اروپائیان در حل آن شد به تقویت انگیزه تعدادی از کشورها و رهبران اروپاگرایی این قاره و در رأس آنها آلمان و فرانسه در حرکت به سوی تحقق وحدت و استقلال سیاسی و دفاعی - امنیتی اروپا و برداشتن برخی گام‌های عملی در این زمینه منجر شد.

همچنین حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و تحولات پس از آن و یکجانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌المللی موجب تشدید انگیزه‌ها و برنامه‌های گذشته اروپائیان در زمینه برقراری نظام دفاعی - امنیتی مشترک و مستقل اروپایی و انجام اقدامات بعدی در این خصوص شد که آلمان نیز در انجام آنها نقش مؤثری داشته است. بنابراین، همان‌طور که آلمان در دوره جنگ سرد به‌عنوان پُل ارتباطی بین دو قطب جهانی نقش ایفا می‌کرد، بعد از اتحاد نیز به حلقه واسط بین شرق و غرب اروپا تبدیل شد. به عبارت دیگر، امنیت و ثبات اروپا به‌طور کامل با امنیت و ثبات آلمان گره خورد. از این رو، موضوع تشکیل ارتش اروپا در قالب اتحادیه اروپا و تقویت اتحادیه اروپای غربی یکی از اهداف کشورهای قدرتمند آن مانند آلمان بوده است (خالوزاده، ۱۳۸۸: ۲۱۳). آلمان و فرانسه به‌عنوان دو کشور مهم و پیشرو در زمینه تعمیق هم‌گرایی اروپایی در جریان مذاکرات ماستریخت بر این باور بودند که تکمیل شدن بازار داخلی و تلاش در جهت تشکیل اتحادیه پولی و اقتصادی مستلزم شکل‌گرفتن یک اتحادیه سیاسی است که سیاست خارجی و امنیتی مشترک در آن مؤلفه محوری بود (مجیدی و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۸).

لذا در راستای تقویت نظام امنیتی مشترک اروپا و باتوجه به مفاد پیمان «ماستریخت»، رؤسای آلمان و فرانسه اقدام به ارائه پیشنهادها و ابتکار عمل‌های تازه‌ای نمودند و در ۲۲ می ۱۹۹۲ چند ماه پس از امضای پیمان «ماستریخت» تصمیم خود را مبنی بر تشکیل یک نیروی فرانسوی و آلمانی موسوم به «سپاه اروپایی» اعلام کردند و قرار شد این نیرو هسته اصلی ارتش آینده اروپا را تشکیل دهد. در نهایت در سال ۱۹۹۵ سپاه اروپایی که مرکز فرماندهی آن در «استراسبورگ» در شرق فرانسه قرار گرفت با حضور وزرای دفاع آلمان و فرانسه تأسیس

شد. هدف این نیرو در درجه اول دفاع از اروپا و در وهله دوم انجام مأموریت‌های انسان‌دوستانه در خارج از حوزه اتحادیه آتلانتیک شمالی (ناتو) اعلام شد ولی پیش از آن نیازمند رفع سه مشکل مهم بود: ۱. تغییر قانون اساسی آلمان که در وضع فعلی تمامی نیروهای آلمان را در چارچوب ناتو قرار می‌داد و خارج از آن نیروهای نظامی این کشور اجازه فعالیت نداشتند؛ ۲. اصلاح ساختار ارتش فرانسه برای انجام مأموریت‌ها در خارج از مرزهای ملی؛ ۳. تقویت آن درمقابل حملات اعضای دیگر ناتو که خود هزینه بالایی را طلب می‌کرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۵۴).

ازطرف دیگر، یکی از نتایج مهم بحران «کوزوو» (۱۹۹۹) تسریع در روند گسترش همکاری‌های دفاعی - امنیتی در درون اتحادیه اروپا بود. اروپای غربی از کیفیت و هدایت رهبری امریکا در طول بحران «کوزوو» ناراحت بود و این موضوع با پیدایش حس دفاع جمعی تشدید شد. این مسئله انگیزه بیشتری به اروپا داد تا همکاری دفاعی و امنیتی خود را تقویت کند. لذا آلمان از دوره ریاست خود بر اتحادیه اروپا و اتحادیه اروپای غربی سود برد و در نیمه اول سال ۱۹۹۹ فرایند تثبیت و قابلیت دفاعی جدید اروپا را درپیش گرفت. نتیجه این فرایند تصمیم تاریخی شورای اروپا در ژوئن ۱۹۹۹ بود که سیاست دفاعی و امنیتی اروپا را در چارچوب سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا تصویب کرد. در نشست مزبور گزارش تحکیم سیاست دفاعی و امنیتی مشترک رئیس‌جمهور آلمان که جهت پاسخگویی به بحران‌های بین‌المللی پیشنهاد شده بود، به تصویب رسید و هم‌زمان فرمانده کل ناتو "خاویر سولانا" به‌عنوان نماینده عالی‌رتبه سیاست خارجی اتحادیه اروپا انتخاب و به‌دنبال پیشنهاد آلمان به‌عنوان دبیرکل اتحادیه اروپای غربی منصوب شد (Padgett et.al., ۲۰۰۳: ۱۹۵).

بنابراین، در اجلاس شورای عمومی اتحادیه اروپا نیز که در ۲۰ و ۲۱ نوامبر ۲۰۰۰ در «بروکسل» برگزار شد، وزرای دفاع اتحادیه اروپایی ترکیب نیروهای تشکیل‌دهنده ارتش اروپایی و برنامه زمان‌بندی تشکیل آن را مشخص کردند. براساس این تصمیم قرار شد نیروی واکنش سریع اروپایی با کمک ۶۰ هزار نفر تا سال ۲۰۰۳ میلادی به مرحله عملیاتی برسد. آلمان با ۱۳ هزار و ۵۰۰ نفر نیرو بیشترین مشارکت و «لوکزامبورگ» با ۱۰۰ نفر کم‌ترین مشارکت را در تأمین این نیروی ۶۰ هزار نفری داشتند. بدین ترتیب روند حرکت اعضای

اتحادیه اروپا به سمت ایجاد سیاست امنیتی و دفاعی مشترک به مرحله اجرا رسید (خدادوست، ۱۳۹۱). افزون‌براینها، حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ نیز به‌عنوان یکی از نقاط عطف در تاریخ تحولات روابط و نظام بین‌الملل پیامدهای مهمی بر همه ابعاد روابط بین‌الملل به‌ویژه ابعاد سیاسی و امنیتی آن داشته است. از جمله می‌توان گفت حوادث یازده سپتامبر تأثیر نسبتاً عمیقی بر تحول روند وحدت و استقلال دفاعی - امنیتی و پیشرفت‌های نظام امنیتی مشترک اروپا، به‌ویژه برگزاری اجلاس‌ها و تعداد اعضای آنها گذارده و موافقتنامه‌های مهمی در این زمینه را موجب شده است (پیلتن، ۱۳۸۵: ۴۵).

یکی از مهم‌ترین پیامدهای واقعه یازده سپتامبر «یکجانبه‌گرایی» امریکا است که به‌نوعی نارضایتی میان کشورهای اروپایی و ایجاد اختلاف میان اعضای اتحادیه اروپا منجر شد. هرچند زمانی که امریکا در سایه راهبرد بازدارندگی پیشگیرانه به جنگ علیه تروریسم شکل نظامی داد، تاحدی باعث کم‌رنگ‌شدن این نارضایتی‌ها و اختلافات شد، اما ادامه یکجانبه‌گرایی و انجام حمله نظامی علیه عراق، مجدداً به بروز برخی اختلافات میان کشورهای اروپایی در مواجهه با این وضعیت شد که در یک طرف آن کشورهای نظیر انگلستان، اسپانیا، پرتغال، دانمارک، لهستان و جمهوری چک به‌عنوان حامیان جنگ آمریکا با عراق و در سوی دیگر آن فرانسه، آلمان، لوکزامبورگ، بلژیک و... به‌عنوان مخالفان این جنگ قرار گرفتند.

از همین‌رو آلمان به همراه رهبران فرانسه، بلژیک و لوکزامبورگ طرح‌هایی را برای برنامه‌ریزی نظامی و تمایلشان مبنی بر استقرار یک نیروی واکنش سریع اروپایی اعلام داشتند. در واقع، این وحدت نظامی اروپایی از دو جهت قابل بررسی بود. از یک دیدگاه این برنامه پیامد طبیعی طرح‌های زیاد و دستورالعمل‌های مطرح‌شده توسط اروپای واحد بود، اما از منظر دیگر می‌توانست تضعیف‌کننده ناتو نیز باشد و دیدگاه‌های کشورهای اروپایی آتلانتیک‌محور را تحت تأثیر قرار دهد (Young Blood Coleman, ۲۰۰۷: ۷۸). بنابراین، چهار کشور مذکور در ۲۹ آوریل ۲۰۰۳ طی نشستی در بروکسل درصدد تحکیم وحدت نظامی خود و تشکیل یک سازمان جدید دفاع مشترک اروپایی برآمدند، به‌طوری‌که می‌توان گفت رشد چالش‌های امنیتی باعث گسترش و تسریع همکاری‌های پایدار به‌ویژه در حوزه مسائل دفاعی - امنیتی میان اعضای اتحادیه اروپا شده است (Richardson, ۲۰۰۶: ۴۴). همچنین در دوران ریاست آلمان بر

اتحادیه اروپا سندی تنظیم شد که در دسامبر سال ۲۰۰۷ با عنوان پیمان «لیسبون» به امضای سران ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا رسید. معاهده‌ای که هرچند تلاشی نه چندان کامل برای احیای پیمان ناکام قانون اساسی اروپایی بود و نتوانست اتحادیه اروپا را به یک دولت تمام‌عیار تبدیل کند، ولی یکی از اهداف مهم تدوین آن این بود که اتحادیه را بیشتر از گذشته به سمت امور امنیتی به‌ویژه مسائل ضدتروریسم سوق دهد. لذا تصویب و اجرای پیمان «لیسبون» و نوآوری‌های آن در بخش سیاست خارجی و امنیتی مشترک، در کنار روند تغییرات در شرایط جهانی، فرصتی برای اتحادیه اروپا فراهم کرده است که بتواند حضور مؤثرتری در صحنه بین‌المللی داشته باشد (جنیدی، ۱۳۹۱: ۱۶۷-۱۶۳).

برهمن اساس، اتحادیه اروپا در دسامبر ۲۰۱۷ طرح ابتکار همکاری‌های پایدار ساختاری در زمینه امور دفاعی^۱ را راه‌اندازی کرد و اعضا برای سرعت‌بخشیدن به تصمیم‌گیری‌های ملی و به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات خود متعهد به همکاری بیشتر با یکدیگر در زمینه آموزش و مانورهای نظامی مشترک شدند. ضمن اینکه، مقابله با تهدیدها و افزایش نظارت دریایی، به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات سایبری و نیروی نظامی جهت مدیریت بحران بخشی از اهداف این ابتکار است. در همین راستا هفته پروژه مهم از امنیت دریایی گرفته تا گروه‌های واکنش سریع سایبری عملیاتی شده است (۶-۷: ۲۰۱۸، European Union External Action).

لذا به‌نظر می‌رسد در سه سال اخیر (۲۰۱۹ - ۲۰۱۶) اروپا توسعه قابل‌توجهی در امور دفاعی و امنیتی خود داشته است که فحوای آن تحت عنوان "استراتژی جهانی" توسط «فدریکا موگرینی» مسئول سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا در ژوئن ۲۰۱۶ مطرح شده بود. نکته مرکزی این طرح، اعتراف به این واقعیت است که اروپا در تعقیب منافع و ارزش‌هایش در محیط بین‌المللی با چالش‌های عمده‌ای مواجه شده است. از جمله مهم‌ترین این موارد: دخالت‌های خارجی از جمله پخش شایعات و نفوذ سایبری، مهاجرت و تروریسم است. بنابراین، برای غلبه بر سه محور فوق هم‌زمان دو دستور کار اصلی مطرح شده است که نشان می‌دهد اروپا هم‌زمان هم به امریکا چشم دارد و هم از تداوم وابستگی کامل به واشنگتن رنج

۱. Permanent Structured Cooperation (PESCO)

می‌برد. از این رو، اروپا دستور کار خاصی برای خود تعریف کرده است؛ یعنی تقویت روابط با ناتو و هم‌زمان تقویت اصل چندجانبه‌گرایی (De Haro & Pedro, ۲۰۱۹: ۵). بنابراین، به موازات توجه به مقوله دفاع اروپایی، اتحادیه اروپا مشارکت خود با ناتو را در جنبه‌های مختلف تقویت کرده است: از جمله توافق حول مجموعه مشترکی از اقدامات برای مقابله با تهدیدات پیوندی (هیبریدی)^۱، ترویج امنیت سایبری و توسعه توانایی‌های نظامی و تعمیق همکاری‌ها در زمینه دریایی بخشی دیگر از فعالیت مشترک کشورهای عضو اتحادیه و ناتو است (European Union External Action, ۲۰۱۸: ۸). اما در این میان بزرگترین چالش حال حاضر روابط فرآتلانتیک، بی‌علاقگی آشکار ترامپ و مخالفت او نسبت به تضمین‌های امنیتی امریکا در قبال اروپاست. البته این مسئله همواره در سیاست خارجی امریکا مطرح بوده است که "تأمین امنیت اروپا" جزو منافع ملی و سنگ‌بنای نظم بین‌المللی تحت رهبری غرب است، لیکن ترامپ نسبت به این گزاره مهم در سیاست خارجی امریکا بی‌اعتنا شده و معتقد است این کشور برای ناتو هزینه زیادی را تقبل می‌کند اما سود چندانی نمی‌برد. در مقابل، اروپا هزینه کمی می‌کند ولی سود سرشاری از ناتو نصیبش می‌شود (Giridharadas, ۲۰۱۹).

البته با وجود برخی چالش‌ها، ذکر چند نکته درباره سیاست دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا ضروری و حائز اهمیت است: نکته اول اینکه از سال ۱۹۹۹ به بعد اکثریت شهروندان اتحادیه اروپا خواهان اتخاذ سیاست مشترک امنیتی و دفاعی مستقل اروپایی هستند. دوم، تعمیق همکاری اروپا در زمینه امنیت و دفاع مستلزم تغییر قوانین اتحادیه نیست. برعکس در پیمان «لیسبون» چندین بند وجود دارد که بلااستفاده مانده و می‌شود به نفع سیاست مشترک دفاعی و امنیتی از آن بهره برد. سوم، «امانوئل مکرون» رئیس‌جمهور فرانسه از زمان «ژیسکار دستن» به بعد بیشتر از هر دولت دیگر در فرانسه طرفدار اتحادیه اروپایی و طرفدار آلمان محسوب می‌شود. (Marie Walter & Nicole, ۲۰۱۷: ۴). در عین حال آنچه که در این میان به وضوح قابل مشاهده است اینکه یک ساختار امنیتی مستحکم در اروپا بدون حضور کشورهای قدرتمند آن

۱. Hybrid Threats: واژه هیبرید به فضای پیوند بین چند عامل اشاره دارد و الزاماً به معنای ترکیب آنها نیست.

از این رو، عبارت "تهدیدات پیوندی (هیبریدی)" دقیق‌تر است (نشریه سیاست دفاعی).

مانند آلمان امکان‌پذیر نیست (خالوزاده، ۱۳۸۴: ۲۴۴). ضمن‌اینکه آلمان بعد از اتحاد مجدد تلاش کرده است با بهره‌گیری از توان اقتصادی‌اش، بر قدرت سیاسی خود نخست در قاره اروپا و سپس در عرصه بین‌المللی بیفزاید و به‌عنوان بازیگری کلیدی در تحولات به‌وجودآمده به ایفای نقش بپردازد (احمدی لفورکی، ۱۳۹۰: ۲۰۰ - ۱۹۹).

بنابراین، در طول سال‌های دهه ۹۰ آلمان با توسعه سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا به‌عنوان بخشی از یک هدف کلی به‌دنبال پایه‌ریزی اتحادیه‌ای کاملاً سیاسی و متعهد و پایبند به ایجاد یک دفاع مشترک اروپائی بود. درحقیقت، حمایت قاطعانه برلین از سیاست دفاعی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا برخی مفسران را برآن داشت تا سیاست آلمان را اروپازده توصیف کنند همچنین تغییر در نقش بین‌المللی آلمان تأثیر مهمی بر نقش نیروهای مسلح این کشور داشته است، به‌طوری‌که از اواخر دهه ۱۹۸۰ رفته‌رفته تعداد نفرات ارتش تقریباً به نصف رسید و از حدود ۵۰۰ هزار نفر به ۲۵۰ هزار نفر کاهش یافت (حتی این کاهش نیروهای نظامی درجهت تبدیل به یک ارتش حرفه‌ای تا سال ۲۰۱۸ به مرز ۱۸۰ هزار نفر نیز رسیده است)، اما از نظر کیفی بسط و توسعه آن در چارچوب ناتو و سیاست دفاعی - امنیتی اروپا و توانمندی‌های استقرار سریع نیروهای نظامی تأثیر مهمی بر ارتش آلمان گذاشته است، به‌طوری‌که از سال ۱۹۹۹ انگیزه اصلی بازسازی ارتش فدرال آلمان، توسعه و گسترش سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا بوده است. از همین رو آلمان بازیگر اصلی در عرصه بسط و توسعه سیاست دفاعی - امنیتی اروپاست و می‌توان گفت از زمانی که سیاست دفاعی - امنیتی اروپا پا به عرصه ظهور گذاشته است، آلمان نیز پیش‌تاز انجام مأموریت‌هایی در بالکان، آفریقا، افغانستان و جاهای دیگر بوده است (گرین، ۱۳۹۰: ۲۱۵ - ۲۱۴).

علاوه‌براین، آلمان با حضور در ناتو و سیاست دفاعی - امنیتی اروپا عملاً پذیرفته است که نقش این کشور در حفظ صلح و امنیت جهانی پررنگ‌تر از قبل شود (Green. et. al., ۲۰۰۸: ۱۶۶). البته دولت آلمان سعی کرده است همچنان متعهد به اروپا بماند و در عرصه عملیاتی کردن توانمندی‌ها و قابلیت‌های نظامی اتحادیه اروپا در چارچوب سیاست دفاعی و امنیتی اروپا بازیگر اصلی باشد (Green. et. al., ۲۰۰۸: ۱۵۶). لذا آلمان در دوره پس از جنگ سرد خواهان به‌دست‌آوردن سهم بیشتری در معادلات اروپا و همچنین سازمان‌های بین‌المللی

است (امینی، ۱۳۸۴: ۱۱۵). بر همین اساس، از زمان انتخاب «آنگلا مرکل» به عنوان صدراعظم در سال ۲۰۰۵ نیز هنگامی که آلمان اولویت‌ها و منافعش مورد تهدید واقع می‌شود، با اعتماد به نفس بیشتری در جهت اعاده آن حرکت می‌کند.

از طرف دیگر، به نظر می‌رسد سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی به توسعه بازار شرق و مرکز اروپا به سمت اقتصاد صادرات محور آلمان منجر شد و ایجاد پول واحد اروپایی به حذف موانع تجاری و در نتیجه گسترش صادرات آلمان به سایر اعضای اتحادیه اروپا منجر شده است. به عبارتی، می‌توان گفت از سه سیاست اساسی که پیمان «ماستریخت» دنبال می‌نمود، آلمان تنها کشوری است که توانسته یکجا از هر سه سیاست سود ببرد و بیشترین بذرنفوذ را در این معاهده بکارد: گسترش اتحادیه به سمت جمهوری‌های تازه استقلال یافته از اتحاد شوروی؛ ایجاد سیاست خارجی و امنیتی مشترک؛ و تشکیل پول واحد اروپایی. لذا از نظر تحلیل‌گران اروپایی امتزاج این سه سیاست، هژمونی آلمان در اتحادیه اروپا را به‌ارمغان آورده است. در یک نمونه مهم آن، آلمان توانست با کشاندن مرزهای اتحادیه اروپا به سمت شرق و به دست گرفتن بازار این کشورها و تحکیم نفوذ سیاسی خود در این منطقه همان سیاست راهبردی «نگاه به شرق» خود را البته این بار در قالب قواعد تجاری اعمال کند (کیانی، ۱۳۹۱: ۱۴۵ - ۱۴۴) «گرهارد شرودر» صدر اعظم سابق آلمان نیز در اول ژانویه ۲۰۰۰ اظهار داشت: "نظریه قدیمی که آلمان را یک غول اقتصادی اما از لحاظ سیاسی یک کوتوله در نظر می‌گرفت با اتحاد دو آلمان در ۱۹۹۰ به پایان رسید."

بنابراین، می‌توان گفت آلمان، قرن بیست و یکم را با قدرت و آمادگی کامل آغاز کرده و نشان داد که در همه زمینه‌ها می‌خواهد به رقابت بپردازد و در جامعه بین‌المللی حضوری مؤثر داشته باشد (رحمانی، ۱۳۸۴: ۶۱). علاوه بر این، آلمان به دلایل مختلف همچون قدرت اقتصادی و وسعت جغرافیایی، از نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشرفت‌های سیاست دفاعی - امنیتی اروپایی برخوردار است (خارقانی و دیگران، ۱۳۸۸: ۶۵ - ۶۴).

به طوری که می‌توان گفت اتحاد سیاسی - امنیتی و اقتصادی اروپا دستور کار اصلی سیاست خارجی آلمان در دوره پس از جنگ سرد بوده است. ضمن اینکه آلمان ادغام اروپایی را

علاوه بر منافع اقتصادی آن، به عنوان وسیله‌ای برای فرار از گذشته خود و خطرات دنیایی که توسط منطق «رنال پولیتیک» هدایت می‌شود، می‌بیند (Sperling, ۲۰۰۷; ۸۰).

همچنین آلمان تلاش کرده است با همه همسایگان منطقه‌ای خود روابط مناسبی برقرار سازد. از طرفی عضویت این کشور در سازمان‌های امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی، از جمله ناتو، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد موقعیت امنیتی آلمان را تقویت ساخته است و موجب اتحاد قوی این کشور با جامعه جهانی شده است و از سوی دیگر، به واسطه حمایت مداوم خود از "جنگ علیه تروریسم" توانسته است روابط متقابل خوب خود با دیگر کشورها را تضمین و حفظ کند. البته وجود افراط‌گرایان راست داخلی در چند سال گذشته در این کشور شدت یافته است و علاوه بر این، مرزهای باز و به‌طور کلی امکان ورود تروریست‌ها به داخل خاک آلمان این مسئله را مطرح می‌سازد که امکان بالای حملات تروریستی تهدید مهم امنیتی این کشور است (۱۳: ۲۰۰۹, Germany Defence & Security Report Q۴). علاوه بر این، چالش‌های بزرگ دیگری هنوز بر سر راه آلمان وجود دارد. از جمله این کشور در بلندمدت با کاهش جمعیت روبه‌رو و به‌طور فزاینده‌ای از یک جامعه چندفرهنگی برخوردار می‌شود. با این وجود، آلمان همچنان به عنوان یکی از مهم‌ترین و از لحاظ سیاسی باثبات‌ترین کشورهای جهان باقی مانده است و با برخورداری از چارچوب اقتصادی محکم و زیرساخت‌های گسترده، مسلماً تا مدت‌ها مهم‌ترین و برجسته‌ترین بازیگر اتحادیه اروپا خواهد بود (Germany Defence & Security Report, ۲۰۱۲: ۳۹).

در مجموع، به نظر می‌رسد آلمان در دوره پس از جنگ سرد ضمن تلاش جدی در راستای هم‌گرایی اقتصادی و سیاسی اروپا، در جهت تقویت سیاست‌های دفاعی - امنیتی این اتحادیه نیز گام‌های مؤثری برداشته است. ضمن اینکه در شرایط حاضر با بحث خروج انگلیس از اتحادیه اروپا (در ۲۳ ژوئن سال ۲۰۱۶، حدود ۵۲ درصد مردم بریتانیا به همه‌پرسی برگزیت رأی مثبت دادند و به دنبال آن قرار شد حداکثر تا اوایل سال ۲۰۱۹ این کشور به‌طور رسمی از اتحادیه اروپا خارج شود)، زمینه پیگیری جدی‌تر ایجاد ارتش مستقل اروپایی از طرف قدرت‌های برتر این اتحادیه یعنی آلمان و فرانسه را فراهم نموده است، چراکه انگلیس چندان علاقمند به تشکیل ارتش مستقل اروپایی نبود و در عوض این کشور بیشتر بر تقویت ناتو

تأکید داشت. از طرف دیگر، بحران اوکراین (۲۰۱۴) نیز باعث شده است تا کشورهای اتحادیه اروپا و حتی آمریکا از آلمان بخواهند در مسائل امنیتی - دفاعی اروپا بیشتر ایفای نقش کند که خود این مسئله نیز باعث می‌شود آلمان به دور از حساسیت‌های دیگر شرکایش بتواند به توسعه و کیفی‌تر نمودن توان عملیاتی و تقویت و تجهیز هرچه بیشتر نیروهای نظامی خود پردازد و بدینوسیله آمادگی کامل‌تری برای پذیرش مسئولیت بیشتر و مشارکت در حل و فصل و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به دست آورد. امری که در نهایت باتوجه به پشتوانه قوی اقتصادی آلمان می‌تواند به افزایش نفوذ و قدرت این کشور در عرصه منطقه‌ای و جهانی و ارتقای جایگاهش در ساختار نظام بین‌الملل و کسب رهبری اتحادیه اروپا منجر شود.

نگاه آلمان به ناتو و مشارکت فعال در مدیریت بحران‌های نظامی منطقه‌ای و بین‌المللی

پس از فروپاشی شوروی و در اوایل دهه آخر قرن بیستم، ناتو دچار بحران هویت شد ولی توانست به واسطه بازتعریف خود و همچنین محیط امنیتی پیرامونش این بحران را پشت سر بگذارد و با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ کوشید به اهداف نوین خود شکل عینی‌تر نیز بدهد. در همین راستا راهبرد اقدام "در خارج از قلمرو" را تصویب کرد و با پذیرش رهبری نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت افغانستان (ایساف) و حضور رسمی در افغانستان، نخستین تجربه عملی اقدام "خارج از قلمرو" خود را به نمایش گذاشت (کریمی و دیگران، ۱۳۸۷: ۷۱ - ۷۰).

لذا از زمانی که ناتو تصمیم گرفت تا در فرایند ایجاد صلح، اجرای صلح و عملیات‌های حفظ صلح شرکت کند، حوزه اختیارات دفاعی آن نیز به‌طور رسمی تغییر کرد. به‌طوری‌که حملات یازده سپتامبر، ناتو را به ایفای نقش یک پیمان جهانی کشانید و مأموریت‌های خارج از محدوده نیز به بخش رسمی راهبرد ناتو در سال ۲۰۰۲ تبدیل شد (Kitchen, ۲۰۱۰: ۱۱۰-۱۱۱).

ناتو مهم‌ترین سازمان دفاعی و امنیتی است که آلمان تا کنون به عضویت آن در آمده است. آلمان فدرال (غربی) در سال ۱۹۵۵ به عضویت این پیمان درآمد، اما از ۵ مه ۱۹۹۵ و پس از وحدت مجدد رسماً به ناتو ملحق شد و از ماه مارس ۱۹۹۹ در مأموریت‌های ناتو در «کوزوو» و همچنین عملیات ایساف (ISAF) در افغانستان و... حضور چشمگیری داشته است

(۷۰: ۲۰۱۰: Tatsachen ueber Deutschland) و به مدت شش ماه نیز به همراهی هلند فرماندهی نیروهای ایساف در افغانستان را برعهده گرفت و از اوت (اگوست) ۲۰۰۳ نیز که به درخواست سازمان ملل متحد و دولت افغانستان ناتو فرماندهی ایساف (نیروهای حافظ صلح سازمان ملل) را برعهده گرفت، آلمان هم به انجام این مأموریت کمک مؤثری کرد و جزو کشورهایی است که بیشترین نیروها را در ایساف داشته است (Kaim, ۲۰۰۸: ۶۰۹). همچنین بر مبنای جدول ذیل در اغلب سال‌های گذشته بودجه نظامی آلمان افزایش داشته، به طوری که بعد از امریکا، انگلیس و فرانسه در جایگاه چهارم در میان ۲۹ کشور عضو ناتو قرار گرفته و یکی از چهار کشور اصلی تأمین کننده بودجه مالی ناتو تاکنون نیز بوده است. ضمن اینکه یکی از کشورهای مهم جهان در صدور تسلیحات نظامی نیز محسوب می‌شود.

جدول ۱. بودجه نظامی برخی کشورهای عضو ناتو (موارد ذکر شده به صورت گزینشی است):

(۲۰۱۷ - ۲۰۱۰) - میلیون

ردیف	کشورها / سال	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵	۲۰۱۶	۲۰۱۷
۱	بلژیک (یورو)	۳,۹۶۰	۳,۹۵۶	۴,۰۲۳	۳,۹۶۴	۳,۹۱۳	۳,۷۸۹	۳,۹۰۱	۳,۹۶۵
۲	کانادا (دلار کانادا)	۱۹,۲۵۵	۲۱۸,۰۸	۱۹,۹۷۸	۱۸,۷۶۴	۲۰,۰۷۶	۲۳,۹۱۹	۲۴,۰۸۵	۲۷۶۰,۷
۳	استونی (یورو)	۲۵۱	۲۸۰	۳۴۰	۳۶۱	۳۸۶	۴۱۸	۴۵۰	۴۷۸
۴	فرانسه (یورو)	۳۹,۲۴۱	۳۸,۴۴۳	۳۹,۱۰۵	۳۹,۴۰۲	۳۹,۱۴۹	۳۹,۱۹۹	۳۹,۹۵۰	۴۰,۸۵۲
۵	آلمان (یورو)	۳۴,۹۲۵	۳۴,۶۳۰	۳۶,۱۶۸	۳۴,۵۹۳	۳۴,۷۴۹	۳۵,۸۹۸	۳۷,۵۹۸	۳۹,۵۰۹
۶	یونان (یورو)	۵,۹۶۶	۴۹۳۴	۴,۳۸۴	۳,۹۹۹	۳,۹۳۹	۴,۰۷۳	۴,۱۹۰	۴,۲۱۳
۷	ایتالیا (یورو)	۲۱,۶۳۷	۲۱,۷۴۱	۲۰,۶۰۰	۲۰,۰۷۸	۱۸,۴۲۷	۱۷,۶۴۲	۲۰,۲۲۶	۲۰,۷۸۷
۸	لتونی (یورو)	۱۸۹	۲۰۶	۱۹۳	۲۱۳	۲۲۱	۲۵۴	۳۶۰	۴۴۸
۹	لیتوانی (یورو)	۲۴۶	۲۴۸	۲۵۲	۲۶۷	۳۲۲	۴۲۵	۵۷۵	۷۲۴
۱۰	لوکزامبورگ (یورو)	۱۸۷	۱۶۷	۱۶۷	۱۷۶	۱۹۰	۲۲۵	۲۱۳	۲۵۶
۱۱	مونته نگرو (یورو)	۵۶	۵۷	۵۳	۴۹	۵۲	۵۱	۵۶	۶۶
۱۲	هلند (یورو)	۸,۴۷۲	۸,۱۵۶	۸,۰۶۷	۷۷۰۲	۷,۷۸۸	۷,۸۱۶	۸,۲۳۴	۸,۶۸۶
۱۳	پرتغال (یورو)	۲۶۷۳	۲,۶۲۷	۲,۳۶۶	۲,۴۵۷	۲,۲۶۳	۲,۸۸۴	۲,۳۶۴	۲,۵۱۲
۱۴	اسلواکی (یورو)	۸۵۹	۷۶۶	۷۹۴	۷۲۹	۷۵۲	۸۸۹	۹۰۷	۱,۰۰۴
۱۵	اسلونی (یورو)	۵۸۳	۴۷۹	۴۲۳	۳۸۲	۳۶۶	۳۶۱	۴۰۶	۴۲۶
۱۶	اسپانیا (یورو)	۱۱,۱۳۲	۱۰,۰۵۹	۱۰,۸۲۸	۴۹۹۵	۹۵۰۸	۱۰,۰۰۰	۹,۰۱۴	۱۰,۷۳۹
۱۷	انگلیس (پوند)	۳۹,۰۵۳	۳۹,۲۰۴	۳۶,۵۶۳	۳۹,۸۲۴	۳۹,۹۰۲	۳۸,۹۴۰	۴۲,۱۸۹	۴۳,۰۰۲
۱۸	امریکا (دلار امریکا)	۷۲۰,۴۲۳	۷۴۰,۷۴۴	۱۲,۹۴۷	۶۸۰,۸۵۶	۶۵۳,۹۴۲	۶۴۱,۲۵۳	۶۶۴,۰۵۸	۶۸۳,۴۱۴

http://www.nato.int/docu/pr/۲۰۱۷/pr۲۰۱۷-۱۱۱_e.xlsx

اما علی‌رغم کمک‌های مالی گسترده و حضور جدی آلمان در مأموریت‌های محوله ناتو، برخی اختلاف نظرها نیز با امریکا در انجام عملیات‌های حفظ صلح ناتو از جمله در حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ داشته است (Rudolf. ۲۰۰۵: ۱۳۶-۱۳۷) و از دید این کشور و برخی دولت‌های دیگر اروپایی به‌ویژه فرانسه در صورتی که اکثر تصمیمات و راهبردهای ناتو مطابق با منافع و عزم واشنگتن رقم بخورد، این سازمان نهاد مشترک مطلوبی نخواهد بود. بنابراین، تلاشی که از سال ۱۹۹۹ برای پیشبرد سیاست دفاعی - امنیتی ویژه اتحادیه اروپا در جریان است، متأثر از همین درک و برداشت است که در راستای کم‌کردن وابستگی اروپا به ناتوی تحت رهبری و نفوذ امریکا صورت می‌گیرد (خالوزاده، ۱۳۸۴: ۲۴۷). در عین حال گرایش اصلی کشورهای اروپایی مبتنی بر این نظر است که همکاری‌های دفاعی اتحادیه اروپا باید در مسیرهایی سازماندهی شود که اعضا سهم خود را از بار سنگین وظایف ناتو تقبل نمایند و چارچوب مشابه آن ایجاد نشود و سنت حفظ جایگاه ناتو در معادلات امنیتی اتحادیه، از جمله در پیمان «لیسبون» نیز مورد توجه قرار گیرد؛ چراکه استمرار مأموریت ناتو مورد تأکید اغلب دولت‌های قدرتمند و کلیدی اروپاست (زنگنه، ۱۳۹۱: ۲۳۶). بنابراین، همکاری با ناتو یک بخش همیشگی و دائم از راهبرد بین‌المللی اتحادیه اروپا (به‌ویژه کشورهای قدرتمند آن مانند آلمان و فرانسه) می‌باشد و براساس دو بعد مشترک ارزش‌ها و منافع شکل گرفته است، اما دلایل مشخص دیگری نیز در پس همکاری‌های جدید میان ناتو و اتحادیه اروپا وجود دارد:

۱. اروپا به‌خاطر امنیتش مخصوصاً از نظر دفاع ارضی و قلمرویی به ناتو نیاز دارد؛
۲. اروپا به‌تنهایی توانایی دفاع از اعضایش از نظر سرزمینی و یا خطرات پیش‌بینی نشده را ندارد؛
۳. درمقابل، ناتو نیز نیازمند شراکت با اتحادیه اروپاست تا بتواند قابلیت‌های دفاعی اروپایی را توسعه دهد و اگر اتحادیه اروپا با ناتو همکاری و شراکت نکند، ناتو در وضعیت تنش‌زای کنونی تضعیف خواهد شد؛
۴. دو طرف برای اینکه بتوانند درمقابل تهدیدات ترکیبی [تهدیدات پیوندی] جدید از خود دفاع کنند به کمک یکدیگر نیاز دارند؛

۵. همکاری این دو سازمان می‌تواند شتاب‌دهنده (کاتالیزور) همکاری بازیگران دیگری چون انگلیس (مخصوصاً با بحث برگزیت) و آمریکا (باتوجه به سیاست‌های ترامپ) باشد و به ادغام امنیتی دو طرف نیز کمک کند.

۶. هر دو سازمان (ناتو و اتحادیه اروپا) در تلاش هستند تا نواحی و مرزهای پرخطر و یا آسیب‌پذیر اروپا را سروسامان دهند. اتحادیه اروپا دارای ابزارهای "قدرت نرم" خاص خود است که این ابزار اروپا می‌تواند با ابزارهای "قدرت سخت" در ناتو ترکیب شود و کارایی بهتری داشته باشد (Pauli & Raik, ۲۰۱۷: ۱).

ناتو یک اتحاد نظامی است که به‌طور سنتی به‌عنوان یک تهدید "سخت" شناخته شده و یک چتر حفاظتی امنیتی برای قاره اروپا محسوب می‌شود که دفاع از متحدان را تضمین کرده است؛ درحالی‌که اتحادیه اروپا یک غول اقتصادی با تاریخی متفاوت است که اغلب "نرم" و "هنجار" آن و نهایتاً "قدرت نرم" آن حائز اهمیت است (Smith & Carmen, ۲۰۱۷: ۳۰۳-۳۱۰). در مجموع، علی‌رغم فروپاشی نظام دوقطبی و وجود برخی چالش‌ها، نه‌تنها اهمیت ناتو در فضای پس از جنگ سرد کم نشد، بلکه زمینه استمرار، پویایی و تأثیرگذاری بیشتر این سازمان نیز فراهم گردید.

از طرف دیگر، به محض پایان جنگ سرد، اعضای ناتو با موضوع استقرار نیرو در خارج مواجه شدند و برای آلمان نیز امکان شانه‌خالی‌کردن از سهم‌شدن در تأمین نیروی نظامی موردنیاز وجود نداشت. لذا برای توجیه حضور نظامی آلمان در خارج از مرزها در «کتاب سفید» سال ۲۰۰۶ وزارت دفاع آلمان، اطمینان داده شد که کمک نظامی آلمان به نیت دفاع از صلح و دموکراسی صورت می‌گیرد. به عبارتی تلاش شده است تابوی حضور نظامی این کشور در خارج از مرزها شکسته شود. ضمن اینکه بر بی‌ثباتی اوضاع بین‌المللی و تهدیدهای احتمالی پیش روی آلمان تأکید و نشان داده می‌شود که تعقیب منافع ملی نیز به‌طورجدی مورد بازتعریف قرار گرفته است (Martinsen, ۲۰۱۰: ۱۷۴-۱۷۵). همچنین در اکتبر ۲۰۰۸، «بوندستاگ» (مجلس فدرال آلمان) به نفع گسترش مأموریت «بوندس وهر» (ارتش فدرال) در افغانستان که پس از آن به هشتمین سال خود می‌رسید، رأی داده بود. اکثریت نمایندگان مجلس آلمان به نفع ادامه حضور «بوندس وهر» در شمال افغانستان رأی دادند ولی جناح چپ

درمورد این موضوع نقش منتقد را بازی کرد و اعلام کرد که این اتحاد تاحدزیادی موفق به کاهش سطح خشونت در افغانستان نشده است. به همین ترتیب، اعضای «حزب سبزها» خواستار استفاده از منابع غیرنظامی بیشتر برای ایجاد ثبات در افغانستان شدند. «بوندستاگ» نیز رأی داد تا امکان افزایش بالقوه نیروهای آلمانی در افغانستان را تا ۴۵۰۰ نفر در شرایط وخیم امنیتی افزایش دهد. وزیر دفاع وقت آلمان هم تأکید کرد که کمک آلمان به رویکرد جامع ناتو در هماهنگ کردن قابلیت‌های غیرنظامی و نظامی و نیاز به آموزش نیروهای امنیتی افغانستان از وظایف کلیدی «بوندس وهر» (ارتش فدرال) محسوب می‌شود (Bucher, et.al, ۲۰۱۳: ۵۷۱).

از همین رو و در راستای انجام مأموریت‌های محوله می‌توان گفت نیروی نظامی آلمان بیش از هر ارتش اروپایی دیگر دچار تغییر و تحول شده و از یک نیروی ناکارآمد متمرکز بر دفاع سرزمینی به یک نیروی نظامی کارآمد دارای تجربه‌های عملیاتی گوناگون و مستمر تبدیل شده است (Stelzenmueller, ۲۰۰۹: ۹۲).

هرچند «آنگلا مرکل» صدراعظم آلمان در اجلاس سران ناتو در «استراسبورگ» و «کهل» در ماه آوریل ۲۰۰۹، در برابر تلاش‌های امریکا در جهت فشار به دولت آلمان برای دادن اجازه به نیروهای آلمانی جهت شرکت در عملیات جنگی در افغانستان مقاومت جدی نمود، چراکه حضور سربازان آلمانی در عملیات جنگی موضوعی بسیار حساس برای افکار عمومی آلمان محسوب می‌شود، درعین حال آلمان تلاش کرد به‌طورفعال و با هدف حفظ صلح در قالب سازمان ملل و اتحادیه اروپا نقش خود را ایفا کند؛ به طوری که در سال ۲۰۰۹ بیش از ۴۰۰۰ نفر سرباز در افغانستان تحت رهبری ناتو و یا نیروهای بین‌المللی موسوم به «ایساف» داشته و پس از امریکا و انگلستان، دارای بیشترین نیروی نظامی در این کشور بوده است (Germany Defence & Security Report Q4, ۲۰۰۹: ۲۹-۳۷). ظاهراً دلیل عمده این حضور گسترده نیز بیشتر به این مسئله برمی‌گردد که علی‌رغم خودداری این کشور به همراه فرانسه دیگر کشور کلیدی عضو ناتو از مشارکت نظامی در جنگ عراق، آلمان بسیار مشتاق بود که در افغانستان به‌عنوان جبهه اصلی مبارزه با تروریسم سرمایه‌گذاری کند و این کار علامتی به واشنگتن بود مبنی بر اینکه مخالفت آلمان با جنگ عراق به معنای شانه‌خالی کردن از زیر بار مسئولیت جنگ با تروریسم نمی‌باشد (Saikal, ۲۰۰۶: ۵۲۸).

البته واقعیتی که باید به آن نیز توجه کرد این بود که در سال‌های مشارکت آلمان در «ایساف»، دولت این کشور از سوی دو نیروی متعارض یعنی تأکید واشنگتن برای تأمین نیروی نظامی بیشتر و انزجار روبه‌رشد مردم آلمان از شرکت نیروهای نظامی این کشور در عملیات‌های برون‌مرزی تحت فشار بوده است (Snyder, ۲۰۱۱: ۱۸۸). به طوری که مخالفت‌ها با نظر «مرکل» مبنی بر کمک نظامی بیشتر به متحدانش در ناتو گسترش یافته و اکثریت مردم آلمان دولت «مرکل» را به خاطر تلاش برای متقاعد کردن آلمان‌ها در جهت کشاندن دوباره آنها به جنگ و کنارگذاشتن فرهنگ خویشتن‌داری آلمانی به نفع فرهنگی که در آن تهاجم نظامی امری عادی، معقول و مناسب جلوه می‌کند، مورد سرزنش قرار داده‌اند. به عبارتی، می‌توان گفت که مخالفت مردم با کمک‌های نظامی دولت آلمان نشانگر این امر است که مردم این کشور تمایل چندانی به قربانی کردن صلح پایدار در جهت کسب منافع کوتاه‌مدت ندارند (ibid, ۲۰۱۱: ۱۹۰ - ۱۹۴).

با این وجود، علی‌رغم مخالفت‌های مردمی و حتی ادعای ظاهری دولت به نظر می‌رسد در دوره پس از جنگ سرد، جهت‌گیری کلی سیاست خارجی این کشور در جهت فاصله‌گرفتن از فرهنگ خویشتنداری و سوق‌دادن توازن به سمت رویارویی بیشتر بوده است. هرچند از این نکته نیز نباید غافل شد که دولت آلمان در تلاش بوده است که بین فرهنگ خویشتنداری و مشارکت و رهبری مشترک و قدرتمند در سیاست خارجی خود نوعی پیوند و هماهنگی ایجاد کند. مسئله‌ای که از نظر دولتمردان آلمانی کار آسانی هم به نظر نمی‌رسد، اما امری غیرقابل اجتناب نیز هست. نمونه بارز آن بحران اوکراین است که آلمان تلاش داشته است بین فشار سیاسی و ابزارهای تنش‌زدایی که صدراعظم «مرکل» از آن به‌عنوان راهبرد دوگانه نام برده است، توازن برقرار کند. از همین رو، در برخورد با روسیه، راه‌حل نظامی را برای حل بحران اوکراین منتفی دانست (Link, ۲۰۱۵: ۳۰۹ - ۳۰۰) و آلمان ترجیح داد بحران اوکراین از طریق مذاکره و دیپلماسی حل و فصل شود.

البته آلمان همچنان سیاست حضور فعال در ناتو را دنبال می‌کند و بر همین اساس همکاری فعالانه و مشارکت در عملیات‌های ناتو را دنبال می‌کند (Snyder, ۲۰۱۱: ۱۸۱). هرچند از نظر برخی اعضا آلمان هم به یک فرانسه جدید تبدیل شده است که ناتو را دچار فرسایش نموده و سودای آن دارد که وزنه متقابلی در برابر ستون فرآتلاتیکی به رهبری امریکا ایجاد کند، اما

به نظر می‌رسد سیاست جدید آلمان درباره ناتو با یک عمل‌گرایی (پراگماتیسم) در حال تقویت پیوند خورده است. این عمل‌گرایی بدان معناست که از نظر آلمان ناتو تنها یکی از انواع ابزارهای امنیتی بوده و در واقع آلمان آماده است بدون هرگونه مخفی‌کاری با آن نوع مواضع متحدانش که با منافع این کشور همخوانی ندارد، مخالفت کند. از همین رو، در سال‌های اخیر با شماری از اقدامات تحت رهبری امریکا در مسائل راهبردی عمده مرتبط با ناتو و آینده آن به مخالفت برخاسته است و در مواردی هم که مخالفت نکرده است، سعی داشته اقدامات ناتو را به تأخیر بیندازد (Schreer, ۲۰۰۹: ۳۸۳-۳۸۴).

به‌عنوان نمونه با وجود عدم تصویب قطعنامه، آلمان در سال ۱۹۹۹ به ائتلاف ناتو در مورد حل بحران «کوزوو» پیوست، اما در سال ۲۰۰۳ با حمله به عراق مخالف بود و در سال ۲۰۱۱ نیز با وجود اینکه بارها و بارها بر مسئولیت شورای امنیت در اجرای قطعنامه‌ها تأکید داشت ولی آن را بهانه‌ای برای رد کردن حمله علیه لیبی و اینکه نقشی در آن نداشته باشد، دید (Buchner, ۲۰۱۳: ۵۲۸). به عبارتی، می‌توان گفت که سیاست‌مداران آلمانی بحران لیبی را یک تهدید امنیتی در نظر نگرفتند که آلمان نیازمند پاسخ به آن باشد (Miskimmon, ۲۰۱۲: ۴۰۴). اما در مدیریت بحران سوریه بر عکس لیبی حضور جدی و فعال دارد و معتقد است که این بحران باید با مشارکت تمامی قدرت‌های برتر این منطقه مانند ایران و عربستان و از طریق مذاکره سیاسی حل و فصل شود (Weiss, ۲۰۱۷: ۱).

همچنین برای برلین ضمن توجه جدی به ناتو و گسترش آن، حفظ روابط باثبات با مسکو نیز یک اولویت است که این مسئله هم از موقعیت ژئواستراتژیک آلمان و وابستگی این کشور به نفت و گاز روسیه نشئت می‌گیرد. با این حال هدف دولتمردان و سیاست‌گذاران آلمانی مبنی بر حفظ مناسبات حسنه با روسیه به شاخص روابط این کشور در مسائل ناتو - روسیه تبدیل شده است و لذا سیاست آلمان در ناتو درباره مسائلی از قبیل گسترش اعضای آن و پذیرش کشورهایمانند گرجستان و اوکراین کماکان مبنی بر مدنظر قراردادن دغدغه‌های روسیه بوده است (Schreer, ۲۰۰۹: ۳۸۷-۳۸۸). به عبارتی می‌توان گفت پیگیری برلین درباره آن چیزی که سیاست‌مداران آلمان آن را شراکت راهبردی با مسکو می‌نامند آلمان را در میانه تنش‌های شکل گرفته میان روسیه و غرب قرار داده است (Stelzenmueller, ۲۰۰۹: ۹۱).

هرچند که از سال ۲۰۱۴ بحران اوکراین بر این شراکت راهبردی سایه انداخته و روابط آلمان با روسیه را نیز تیره کرده است، به طوری که آلمان از حامیان جدی تحریم روسیه محسوب می‌شود. با این وجود آلمان تلاش کرده است از رویارویی مستقیم نظامی و فشار بیشتر بر روسیه بکاهد و ترجیح می‌دهد بحران اوکراین از طریق گفتگو و مصالحه حل و فصل شود. لذا به نظر می‌رسد این نوع نگاه آلمان به مسائل و تحولات جهانی نشان از تغییر جدی و استقلال عمل سیاست خارجی و امنیتی این کشور در دوره پس از جنگ سرد و توجه خاص به منافع ملی‌اش دارد. در عین حال می‌توان گفت آلمان همچنان حامی جدی اتحادیه اروپا، ناتو و سازمان ملل متحد است و علی‌رغم عدم کسب نتایج مطلوب، همچنان فعالانه برای کسب کرسی دائمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد تلاش می‌کند. ضمن اینکه، شورای امنیت در نظر آلمان از مشروعیت کامل در مورد مداخلات بشردوستانه نیز برخوردار است (Bucher, et.al, ۲۰۱۳: ۵۲۸)

از طرف دیگر هیمنه (هژمونی)^۱ آمریکا در عرصه نظامی باعث شده است که آلمان علی‌رغم برخی مخالفت‌ها تا حد ممکن سیاست همگامی و همراهی با آمریکا در مسائل راهبردی مهم مرتبط با پیمان ناتو را نیز ادامه دهد. البته نقطه ضعف اساسی آلمان در ناتو، ناتوانی این کشور در تأمین منابع نظامی هم سطح با قدرت اقتصادی می‌باشد و همین وضعیت دامنه نفوذ آلمان را در عملیات‌های ناتو تا اندازه‌ای محدود کرد (Schreer, ۲۰۰۹: ۳۹۷-۳۹۹). در عین حال، می‌توان گفت آلمان در دوران پس از جنگ سرد توانمندی لازم برای استفاده کارآمدتر از قوای نظامی را در خود ایجاد کرده است (Stelzenmueller, ۲۰۰۹: ۹۳) و توجه به دفاع در قالب مقوله دفاع "خارج از مرزها" در دهه‌های گذشته برای این کشور اهمیت یافته است و هرچه زمان می‌گذرد به طور قابل توجهی نیز این ایده تکامل و اهمیت بیشتری می‌یابد (Weiss, ۲۰۱۷: ۱). به صورت مصداقی جدول ذیل به مواردی از حضور فعال نظامی آلمان در خارج از مرزهای جغرافیای‌اش در دوره پس از جنگ سرد به منظور حفظ صلح و ثبات و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره دارد.

۱. نشریه سیاست دفاعی، برای واژه «هژمونی» از واژه «هیمنه» استفاده می‌کند.

جدول ۲. مشارکت نظامی آلمان در مدیریت تحولات خارج از مرزها
(موارد ذکر شده در جدول به صورت گزینشی است)

کشور	نام مأموریت	تعداد سربازان	آغاز مأموریت	آخر مأموریت	مجوز	تکمیل شده
افغانستان	مأموریت آیساف	۵۳۵۰	۱۴ ژانویه ۲۰۰۲	۳۱ دسامبر ۲۰۱۴	سازمان ملل، ناتو	بله
افغانستان	مأموریت یوناما	حداکثر ۵۰	۲۸ مارس ۲۰۰۲	در دست اقدام	سازمان ملل متحد	نه
افغانستان	پشتیبانی جدی	۸۵۰ - ۹۸۰	۱ ژانویه ۲۰۱۵	در دست اقدام	ناتو	نه
بوسنی و هرزگوین	UNPROFOR	۱۷۰۰	۸ اوت ۱۹۹۵	۱۹ دسامبر ۱۹۹۵	سازمان ملل متحد	بله
بوسنی و هرزگوین	IFOR / EUFOR ALTHEA SFOR	۶۳,۵۰۰	۱۹۹۶	۱۶ نوامبر ۲۰۱۲	سازمان ملل، ناتو	بله
جمهوری دموکراتیک کنگو	EUSEC RD	۲۴	ژوئن ۲۰۰۵	۳۰ سپتامبر ۲۰۱۴	اتحادیه اروپا	بله
جمهوری دموکراتیک کنگو	EUFOR RD	۷۸۰	۳۰ ژوئیه ۲۰۰۶	۳۰ نوامبر ۲۰۰۶	سازمان ملل متحد	
جمهوری دموکراتیک کنگو	Artemis II	۹۷	۱۸ جولای ۲۰۰۳	۲۲ سپتامبر ۲۰۰۳	سازمان ملل متحد	بله
گرجستان	OSCE	تا ۱۵	۲۷ اوت ۲۰۰۸	ژوئن ۲۰۰۹	صلح سازمان امنیت و همکاری اروپا	بله
عراق	UNSCOM	۳۷	۱۹۹۱ آگوست	۳۰ سپتامبر ۱۹۹۶	ناتو	بله
جنگیدن علیه تروریسم بین‌المللی	OEF شاخ آفریقا	-	فوریه ۲۰۰۲	پایان ۲۰۱۰	سازمان ملل	بله
سوریه، عراق - ترکیه	عزم جدی - سوریه و عراق	تا ۱۲۰۰	۴ دسامبر ۲۰۱۵	در دست اقدام	سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا	نه
کوزوو	KFOR	تا ۷۰۰	۱۲ ژوئن ۱۹۹۹	در دست اقدام	سازمان ملل متحد	نه
کویت	OEF	۲۵۰	۱۰ فوریه ۲۰۰۲	۴ ژوئیه ۲۰۰۳	سازمان ملل، ناتو	بله

ادامه جدول ۲. مشارکت نظامی آلمان در مدیریت تحولات خارج از مرزها
(موارد ذکر شده در جدول به صورت گزینشی است)

کشور	نام مأموریت	تعداد سربازان	آغاز مأموریت	آخر مأموریت	مجوز	تکمیل شده
لبنان / قبرس	UNIFIL	میانگین ۳۰۰ تا ۱۵۰	۱۹۷۸	در دست اقدام	سازمان ملل متحد	نه
سومالی	UNOSOMS ۲	۲۴۲۰	۲۱ آوریل ۱۹۹۳	مارس ۱۹۹۴	سازمان ملل متحد	بله
ترکیه	AFTUR	تا ۱۴۰۰	۱۴ دسامبر ۲۰۱۵	۳۰ دسامبر ۲۰۱۵	ناتو	بله
سوریه، عراق - ترکیه	عزم جدی - عراق	تا ۱۵۰	۳۱ آگوست ۲۰۱۴	در دست اقدام	بوندستاگ (مجلس فدرال آلمان)	نه

https://www.bertelsmannstiftung.de/fileadmin/files/BSt/Publikationen/GrauePublikationen/Publication_Newpolitik_BFNA_۲۰۱۶.pdf

در عین حال از زمان انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا و اتخاذ مواضع سختگیرانه وی در مسائل بین‌المللی به نظر می‌رسد یکی از چالشی‌ترین بحث‌ها برای اروپایی‌ها و از جمله آلمان غیرقابل پیش‌بینی بودن ترامپ و سوءظن وی در مورد رویکرد فرآتلانتیکی‌اش می‌باشد. ترامپ معتقد است که آمریکا نباید بار همه مسائل را به تنهایی به دوش بکشد و لازم است بقیه اعضای ناتو و به‌ویژه دیگر قدرت‌های بزرگ اروپایی مانند آلمان مسئولیت بیشتری را متقبل شوند و در اداره جهان بیش از گذشته هزینه کنند. البته در سال ۲۰۱۴ اعضای ناتو توافق کرده بودند که هر سال ۲ درصد از سهم تولید ناخالص داخلی خود را به بودجه دفاعی اختصاص دهند، ولی این امر تاکنون از سوی اکثریت اعضای ناتو و از جمله آلمان رعایت نشده است. نکته جالب توجه آن است که ترامپ در نشست سران کشورهای عضو ناتو در ژوئیه ۲۰۱۸ حتی درخواست افزایش بودجه نظامی تا مرز ۴ درصد تولید ناخالص داخلی را نیز مطرح کرده است. لذا تلاش رئیس‌جمهور آمریکا برای قراردادن هزینه و مسئولیت بیشتر مسائل امنیتی بر دوش دیگر اعضای ناتو به‌ویژه آلمان و از طرف دیگر، تردیدش در پیگیری مصرانه سیاست‌های فرآتلانتیکی، مطرح کردن وضع تعرفه بر واردات کالاهای خارجی و بی‌توجهی به سازمان‌ها و پیمان‌های بین‌المللی می‌تواند مانع بزرگی بر سر مناسبات راهبردی دو کشور

به‌ویژه مسائل مربوط به ناتو باشد. در عین حال به نظر می‌رسد آلمان تلاش خواهد کرد وضعیت مشارکت همراه با رقابت خود را با امریکا همچنان حفظ کند.

در مجموع، می‌توان گفت از دهه ۱۹۹۰ آلمان در مقام یک قدرت متوسط متکی به خود قد علم کرد و درصدد بوده است نقش فعال‌تری در امنیت بین‌المللی ایفا نماید. ضمن اینکه دولتمردان آلمانی اغلب تمایل دارند در مواردی که مسائل ناتو با منافع آنها ناسازگاری داشته باشد با مواضع متحدان خود مخالفت کنند. علاوه بر آن کماکان چشم‌انداز ژئواستراتژیک آلمان به سیاست نگاه به شرق و حفظ ثبات در مرزهای شرقی متمرکز شده است. لذا علی‌رغم حضور این کشور در افغانستان به‌عنوان بخشی از نیروهای ایساف و ناتو و اظهارنظرهایی درباره دفاع از امنیت آلمان، آینده روسیه به‌طور خاص محور ملاحظات راهبردی این کشور را تشکیل می‌دهد. در نهایت با توجه به اینکه حفاظت از صلح یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی و امنیتی این کشور می‌باشد حضور ارتش آلمان (بوندس وهر) در عملیات‌های ناتو، از جمله بحران کوزوو و عملیات ایساف در افغانستان را می‌توان در راستای مشارکت فعال‌تر این کشور در عملیات‌های خارج از قلمرو ناتو و تقویت توان عملیاتی این سازمان و تلاش آلمان در جهت حفظ صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی تلقی کرد.

نتیجه‌گیری

با پایان جنگ سرد، تأسیس اتحادیه اروپا و تلاش برخی کشورهای آن مانند آلمان و فرانسه جهت تعمیق و گسترش هم‌گرایی اقتصادی به سایر ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و امنیتی، کم‌کم زمینه و انگیزه‌های لازم برای پیگیری مسئله ایجاد نظام امنیتی مشترک اروپا نیز فراهم شد. علاوه بر این، بروز بعضی بحران‌ها و رویدادهای منطقه‌ای و بین‌المللی مانند بحران‌های دهه ۹۰ بالکان که امنیت اروپا را با خطر جدی مواجه ساخت رهبران اروپاگرای این قاره و در رأس آنها آلمان و فرانسه را در حرکت به سوی تحقق وحدت و استقلال سیاسی - نظامی اروپا تشویق کرد و به برداشتن برخی گام‌های عملی در این زمینه منجر شد. لذا آلمان که در دوره جنگ سرد به‌عنوان پُل ارتباطی بین دو قطب جهانی ایفای نقش می‌کرد، بعد از اتحاد نیز به حلقه واسط بین شرق و غرب اروپا تبدیل شد. به عبارت دیگر، امنیت و ثبات اروپا

به طور کامل با امنیت و ثبات آلمان گره خورد و موضوع تشکیل ارتش مستقل اروپا در قالب اتحادیه اروپا به یکی از اهداف مهم کشورهای قدرتمند آن به ویژه آلمان مبدل شد؛ به طوری که توسعه سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا به عنوان بخشی از یک هدف کلی آلمان جهت پایه ریزی اتحادیه ای کاملاً سیاسی و متعهد و پایبند به ایجاد یک دفاع مشترک اروپائی مطرح و به ویژه از زمان بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹ انگیزه اصلی از بازسازی ارتش فدرال آلمان، توسعه و گسترش سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا در نظر گرفته شد.

لذا آلمان فرایند تثبیت و قابلیت دفاعی جدید اتحادیه اروپا را در پیش گرفت و همچنان متعهد به اروپا باقی ماند و در عرصه عملیاتی کردن توانمندی‌ها و قابلیت‌های نظامی این اتحادیه در چارچوب سیاست دفاعی و امنیتی اروپا بازیگر اصلی شد و بیشترین مشارکت را در تأمین نیروی واکنش سریع اروپایی برعهده گرفت و به دلایل مختلف همچون قدرت اقتصادی و وسعت جغرافیایی، از نقش تعیین کننده‌ای در پیشرفت‌های سیاست دفاعی - امنیتی اروپایی برخوردار شد، به طوری که می‌توان گفت اتحاد سیاسی - امنیتی و اقتصادی اروپا دستور کار اصلی سیاست خارجی آلمان در دوره پس از جنگ سرد بوده است. بنابراین، به نظر می‌رسد آلمان در دوره پس از جنگ سرد ضمن تلاش جدی در راستای هم‌گرایی اقتصادی و سیاسی اروپا، در جهت تقویت سیاست‌های دفاعی - امنیتی این اتحادیه نیز گام‌های مؤثری برداشته است. علاوه بر آن در شرایط حاضر با بحث خروج انگلیس از اتحادیه اروپا، زمینه پیگیری جدی‌تر ایجاد ارتش مستقل اروپایی از طرف قدرت‌های برتر این اتحادیه یعنی آلمان و فرانسه فراهم شده است. از طرف دیگر، بحران اوکراین نیز باعث شده است تا کشورهای اروپایی و حتی امریکا از آلمان بخواهند در مسائل امنیتی - دفاعی اروپا نقش بیشتری برعهده بگیرد. امری که در نهایت با توجه به پشتوانه قوی اقتصادی آلمان می‌تواند به افزایش نفوذ و قدرت این کشور در عرصه منطقه‌ای و جهانی و ارتقای جایگاهش در ساختار نظام بین‌الملل و کسب رهبری اتحادیه اروپا نیز منجر شود.

علاوه بر این با وجود فروپاشی نظام دو قطبی و خارج شدن آلمان از وضعیت امنیتی خاص دوران جنگ سرد، اما سیاست‌مداران آلمانی همچنان اصرار داشتند ناتو به عنوان سازمان امنیتی اصلی در اروپا باقی بماند. از طرف دیگر، به محض پایان جنگ سرد، اعضای ناتو با موضوع

استقرار نیروهای نظامی خود در خارج از منطقه ناتو مواجه شدند که برای آلمان نیز امکان شانه خالی کردن از زیر بار تأمین نیروی نظامی مورد نیاز وجود نداشت. از همین رو، سیاست گذاران و دولت مردان آلمانی با اصلاح قانون اساسی این امکان را فراهم کردند و برای توجیه حضور نظامی این کشور در خارج از مرزها تلاش کردند تا این اطمینان داده شود که کمک نظامی آلمان به نیت دفاع از صلح و دموکراسی و برقراری امنیت صورت می گیرد تا بدینوسیله تابوی حضور نظامی این کشور در خارج از مرزها شکسته شود و افکار عمومی نیز آماده پذیرش این موضوع شود و تلاش شد منافع ملی نیز مورد بازتعریف جدی قرار گیرد. لذا آلمان در دوره پس از جنگ سرد به تدریج سیاست دوری گرفتن کامل از نظامی گری را به نفع سیاست تعهد و مشارکت در انواع عملیات های مدیریت بحران بین المللی از یوگسلاوی سابق گرفته تا افغانستان را کنار گذاشت و با حضور نظامی و کمک های مالی گسترده سعی کرد در عملیات های نظامی منطقه ای و فرمانطقه ای ناتو حضور مؤثرتری داشته باشد و با اعتماد به نفس کامل نقشی کلیدی در مدیریت تحولات منطقه ای و بین المللی و حفظ صلح و امنیت بین المللی ایفا کند. بنابراین می توان گفت تغییر در نقش بین المللی آلمان تأثیر مهمی بر نقش و عملکرد نیروهای مسلح این کشور نیز داشته است؛ به طوری که ارتش آلمان علی رغم کاهش محسوس کمی، اما از نظر کیفی در چارچوب توانمندی های استقرار نیروهای نظامی واکنش سریع پیشرفت های قابل توجهی داشته است. لذا به نظر می رسد نیروی نظامی آلمان بیش از هر ارتش اروپایی دیگر دچار تغییر و تحول شده و از یک نیروی ناکارآمد متمرکز بر دفاع سرزمینی به یک نیروی نظامی کارآمد و حرفه ای دارای تجربه های عملیاتی گوناگون و مستمر تبدیل شده است.

علی رغم کمک های مالی گسترده و حضور جدی و مؤثر آلمان در مأموریت های محوله ناتو، این کشور برخی اختلاف نظر ها را نیز با امریکا در انجام عملیات های حفظ صلح ناتو داشته است؛ به طوری که می توان گفت سیاست جدید آلمان درباره ناتو با یک عمل گرایی پیوند خورده است. این عمل گرایی بدان معناست که از نظر آلمان ناتو تنها یکی از انواع ابزار های امنیتی است و آلمان این آمادگی را دارد تا بدون هرگونه مخفی کاری با آن نوع مواضع متحدانش که با منافع این کشور همخوانی ندارد، مخالفت کند. به عنوان نمونه آلمان در سال ۱۹۹۹ با وجود عدم تصویب قطعنامه به ائتلاف ناتو در مورد حل بحران کوزوو پیوست، اما در

سال ۲۰۰۳ با حمله به عراق مخالفت کرد و در سال ۲۰۱۱ نیز با وجود اینکه بر مسئولیت شورای امنیت در اجرای قطعنامه‌ها تأکید داشت ولی آن را بهانه‌ای برای رد کردن حمله علیه لیبی دید. لیکن در بحران سوریه برعکس لیبی حضور جدی و فعال داشته و با مطرح کردن بحث مداخلات بشردوستانه و مبارزه جمعی با تروریسم بین‌المللی تلاش کرده است در راستای احیای صلح گام بردارد و معتقد است که این بحران باید با مشارکت تمامی گروه‌های داخلی و قدرت‌های برتر این منطقه مانند ایران و عربستان و از طریق مذاکره سیاسی، حل و فصل شود. ضمن اینکه به نظر می‌رسد رویکرد این کشور نسبت به جمهوری اسلامی ایران در دوره پس از جنگ سرد و به‌ویژه حل مسئله هسته‌ای ایران و رفع تنش میان ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس نیز در راستای حفظ صلح بوده است. همچنین برای برلین حفظ روابط باثبات و شراکت راهبردی با مسکو نیز یک اولویت است که این مسئله هم از موقعیت ژئواستراتژیک آلمان و وابستگی این کشور به نفت و گاز روسیه نشئت می‌گیرد. هرچند که بحران اوکراین بر این شراکت راهبردی سایه انداخت و روابط آلمان با روسیه را نیز تیره کرده است، به طوری که آلمان از حامیان جدی تحریم روسیه نیز محسوب می‌شود، با این وجود آلمان تلاش داشته است تا از رویارویی مستقیم نظامی و فشار بیشتر بر روسیه بکاهد و ترجیح داده است بحران اوکراین از طریق گفتگو و مصالحه حل و فصل شود. لذا به نظر می‌رسد این نوع نگاه آلمان به مسائل و تحولات جهانی نشان از تغییر جدی و استقلال عمل سیاست خارجی و امنیتی این کشور در دوره پس از جنگ سرد و توجهی خاص به منافع ملی‌اش دارد. در عین حال می‌توان گفت آلمان همچنان حامی جدی اتحادیه اروپا، ناتو و سازمان ملل متحد است.

از طرف دیگر، سلطه و برتری آمریکا در عرصه نظامی باعث شده است، آلمان علی‌رغم برخی مخالفت‌ها تا حد ممکن سیاست همگامی و همراهی با آمریکا در مسائل راهبردی مهم مرتبط با پیمان ناتو را نیز ادامه دهد. البته نقطه ضعف اساسی آلمان در ناتو، ناتوانی این کشور در تأمین منابع نظامی همسطح با قدرت اقتصادی‌اش می‌باشد و همین وضعیت دامنه نفوذ آلمان را در عملیات‌های ناتو تا اندازه‌ای محدود کرده است. در عین حال می‌توان گفت آلمان در دوران پس از جنگ سرد توانمندی لازم برای استفاده کارآمدتر از قوای نظامی را در خود ایجاد کرده و توجه به دفاع در قالب مقوله دفاع "خارج از مرزها" در دهه‌های گذشته برای این کشور

اهمیت یافته است و هرچه زمان می‌گذرد به‌طور قابل‌توجهی نیز این ایده، تکامل و اهمیت بیشتری می‌یابد. هرچند از زمان انتخاب دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری امریکا و اتخاذ مواضع سختگیرانه وی در مسائل بین‌المللی به‌نظر می‌رسد یکی از چالشی‌ترین بحث‌ها برای اروپایی‌ها و از جمله آلمان غیرقابل پیش‌بینی بودن ترامپ و سوءظن وی درمورد رویکرد فرآتلانتیکی‌اش می‌باشد که می‌تواند مانع بزرگی بر سر مناسبات راهبردی دو کشور به‌ویژه مسائل مربوط به ناتو نیز باشد.

با این‌وجود به‌نظر می‌رسد آلمان در دوره بعد از جنگ سرد، ضمن تلاش جدی در راستای هم‌گرایی و تقویت سیاست دفاعی - امنیتی اروپا تلاش کرده است هم‌زمان حضوری فعال در ناتو برای افزایش توان عملیاتی و انجام مأموریت‌های جدید و خارج از قلمرو ناتو داشته باشد و تا حد امکان، مانع حساسیت زیاد امریکا به مسئله دفاع مستقل اروپایی بشود. ضمن این‌که، باید گفت آلمان با حضور جدی در ناتو و سیاست دفاعی و امنیتی اروپا عملاً پذیرفته است که نقش این کشور در حفظ صلح و امنیت جهانی پررنگ‌تر از قبل شود. درنهایت می‌توان گفت آلمان در دوره پس از جنگ سرد، ضمن تأکید بر اصول اساسی سیاست خارجی‌اش (اروپاگرایی، آتلانتیک‌گرایی و چندجانبه‌گرایی) با اتخاذ رویکردی برون‌گرایانه و پذیرش مسئولیت بیشتر تلاش کرده است بر مبنای سامانه امنیت جمعی در جهت حفظ، احیا و ایجاد صلح (صلح‌سازی) نقش خودش را به شکلی مناسب در چارچوب اتحادیه اروپا، ناتو و سازمان ملل متحد ایفا نماید، تا ضمن کمک به برقراری صلح و ثبات و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی، در راستای تأمین هرچه بیشتر منافع خود نیز گام بردارد. به‌عبارتی، رویکرد جدید آلمان در دوره پس از جنگ سرد، این کشور را به سمت هم‌گرایی بیشتر اروپا و تلاش برای به‌دست‌گرفتن رهبری آن، حضور قوی و مؤثر در عملیات‌های خارج از قلمرو ناتو، مشارکت فعال در حفظ صلح و امنیت جهانی و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی (به‌ویژه بحران سوریه)، تلاش در جهت حفظ مناسبات با امریکا علی‌رغم داشتن برخی اختلاف نظرها با این کشور در برخورد با مسائل جهانی، حفظ و گسترش سیاست نگاه به شرق و همکاری راهبردی با روسیه و تلاش برای حل مسالمت‌آمیز بحران اوکراین، مدیریت مسئله برگزیت و نحوه

خروج انگلیس از اتحادیه اروپا، مدیریت بحران مهاجرت آوارگان غرب آسیا و شمال آفریقا به اروپا و تضمین امنیت انرژی، هدایت کرده است.

منابع

فارسی

۱. احمدی لفورکی، بهزاد (۱۳۹۰)، آلمان: دوست نیمه‌راه - روابط ایران و آلمان و چشم‌انداز پیش رو، در کتاب اروپا ۱۰: ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا، گردآوری و تدوین بهزاد احمدی لفورکی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۲. امینی، نرجس (۱۳۸۴)، مقایسه تطبیقی دیدگاه‌های سیاست خارجی و امنیتی احزاب مهم در اروپا (باتاکی‌دبر انگلستان، آلمان، فرانسه و ایتالیا)، در، کتاب اروپا (۷): ویژه رویکردهای امنیتی اتحادیه اروپا، گردآوری و تدوین علی فلاحی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۳. پیلتن، فرزاد (۱۳۸۵)، توافق‌نامه‌ها و نظام امنیتی مشترک اروپا، در کتاب اروپا (۷): ویژه رویکردهای امنیتی اتحادیه اروپا، گردآوری و تدوین علی فلاحی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۴. جنیدی، رضا (۱۳۹۱)، سیاست خارجی و امنیتی مشترک: تحولات هم‌گرایی و آینده اتحادیه اروپا در حکمرانی جهانی، در کتاب اروپا (۱۱): ویژه مسائل راهبردی اتحادیه اروپا، تدوین و گردآوری بهزاد احمدی لفورکی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۵. خارقانی، سیدشمس‌الدین؛ ایزدی، پیروز؛ کیانی، داود؛ هادیان، حمید و نقدی‌نژاد، حسن (۱۳۸۸)، روابط ایران و اتحادیه اروپایی؛ قابلیت‌ها و محدودیت‌ها، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی با همکاری مرکز تحقیقات استراتژیک.
۶. خالوزاده، سعید (۱۳۸۸)، اتحادیه اروپایی، تهران: سمت، چاپ سوم.
۷. خالوزاده، سعید (۱۳۸۴)، ارزیابی تحلیلی سیاست‌های نظامی و امنیتی در اروپا: مقایسه تطبیقی رویکرد امنیتی انگلیس، فرانسه و آلمان، در کتاب اروپا (۷): ویژه رویکردهای امنیتی اتحادیه اروپا، گردآوری و تدوین علی فلاحی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۸. خدادوست، جبار (۱۳۹۱)، آلمان و هم‌گرایی اروپا ۲، خبرگزاری مهر، ۱۹ تیرماه، قابل دسترس در سایت مهر نیوز.

۹. رحمانی، علی (۱۳۸۴)، آلمان: منافع ملی و امنیت جمهوری اسلامی ایران: جلد اول: روابط و فرصت‌های سیاسی و اقتصادی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۰. زنگنه، حمید (۱۳۹۱)، اتحادیه اروپا و ناتو: بررسی چالش‌ها، در کتاب اروپا (۱۱): ویژه مسائل استراتژیک اتحادیه اروپا، تدوین و گردآوری بهزاد احمدی لفورکی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۱. عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۳)، نظریه‌های امنیت (جلد اول): مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۱)، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۲. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، اصول روابط بین‌الملل، چاپ چهارم، تهران: نشر میزان.
۱۳. کالینز، آلن (۱۳۹۲)، مطالعات امنیتی معاصر، ترجمه سیدداود آقایی و علی‌رضا ثمودی، تهران: انتشارات خرسندی.
۱۴. کریمی، سیدوحید؛ شکوهی آذر، فاطمه و مددی، علی‌رضا (۱۳۸۷)، تحلیلی بر اجلاس اخیر ناتو در بخارست، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، سال اول، شماره دوم: ۸۳-۶۴.
۱۵. کیانی، داوود (۱۳۹۱)، سیاست خارجی آلمان در ژئوپولیتیک نوین بین‌المللی، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۳: ۱۳۴-۱۳۰.
۱۶. کیوان‌حسینی، سیداصغر و علوی‌زاده، سیدمحمد (۱۳۹۲)، مقدمه‌ای بر روند تحول در مطالعات امنیتی (از جنگ جهانی دوم تا جهان بعد از یازدهم سپتامبر)، تهران: مرکز مطالعات راهبردی دیپلماسی دفاعی (راد).
۱۷. گرین، سایمون (۱۳۹۰)، قرن ۲۱ و راهبرد جدید سیاست خارجی و امنیتی آلمان: به‌دنبال محوریت، تلخیص و ترجمه جبار خدادوست و محمد همتی، همشهری دیپلماتیک، شماره ۵۸.
۱۸. مجیدی، محمدرضا؛ ثمودی، علیرضا و نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۲)، سیاست خارجی، امنیتی و دفاعی اتحادیه اروپا پس از جنگ سرد، تهران: انتشارات خرسندی.
۱۹. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳)، سیاست دفاعی و مسائل نظامی اتحادیه اروپا، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۰۰ - ۱۹۹.

انگلیسی

۱. Alcaro, Riccardo. (۲۰۱۸), Europe and Iran's Nuclear Crisis: Lead Groups and EU Foreign Policy Making, palgrave Macmillan.
۲. Bucher, Jessica. Engel, Lena. Harfensteller, Stephanie and Hylke Dijkstra.(۲۰۱۳), "Domestic Politics, news media and humanitarian intervention: why France and Germany diverged over Libya", European Security, ۲۲:۴
۳. De Haro, Serrano. Pedro, A. (۲۰۱۹), The bundle of sticks: a stronger European defence to face global challenges, Real Instituto Elcano.

۴. European Union External Action.(۲۰۱۸), "From Shared Vision to Common Action: A Global Strategy for the European Union's Foreign and Security Policy; #EUGlobalStrategy", eeas.europa.eu
۵. Germany Defence & Security Report.(Q۴. ۲۰۰۹), Available at...<http://www.businessmonitor.com>
۶. Germany Defence & Security Report.(Q۳. ۲۰۱۲), Available at...<http://www.businessmonitor.com>
۷. Giridharadas, Akshobh.(۲۰۱۹),"Trump: Trade, Tirade and Transatlantic Relations ", available at <https://nationalinterest.org/feature/trump-trade-tirade-and-transatlantic-relations-۵۶۹۰۲>
۸. Green, Simon. Hough, Dan. Miskimmon, Alister and Graham Timmins. (۲۰۰۸),The Politics of the new German, London: Routledge.
۹. Kaim, Markus .(۲۰۰۸),"Germany, Afghanistan and the future of NATO", International Journal, Summer.
۱۰. Kitchen,Veronica .M.(۲۰۱۰)." NATO's out- of-area norm from Suez to Afghanistan", Journal of Transatlantics Studies, Vol. ۸, No.۲
۱۱. Link, Werner. (۲۰۱۵), "Gemeinsame Fuehrung und die Kultur der Zurueckhaltung in der deutschen Aussenpolitik",Zeitschrift fuer Aussen Sicherheitspolitik(ZFAS), suppl ۸
۱۲. MarieWalter,Franke.Nicole,Koenig. (۲۰۱۷),France and Germany: Spearheading a European security and defense union? Jacques Delors Institut.
۱۳. Martinsen, Kaare.Dahl (۲۰۱۰) ," National interests in German security white books", National Identities, Vol. ۱۲, No. ۲, Jun.
۱۴. Miskimmon, Alister .(۲۰۱۲)," German Foreign Policy and the Libya Crisis", German Politics, Vol.۲۱, N.۴
۱۵. Nielsen, Anja Dalgaard. (۲۰۰۵)," The Test of Strategic Culture: Germany, Pacifism and Pre-emptive Strikes", Security Dialogue, Vol. ۳۶, N. ۳, September.
۱۶. Padget, Stephen. Paterson, William.E and Gordon Smith.(۲۰۰۳), Development in German politics, Duke University Press, Durham.
۱۷. Pauli, Jarvenpaa. Raik, Kristi .(۲۰۱۷), A New Era of EU-NATO Cooperation How to Make the Best of a Marriage of Necessity, International Centre for Defence and Security.
۱۸. Richardson, Jermy .(۲۰۰۶), European Union: Power and Policy-making, Third edition, New York, Routledge.
۱۹. Rudolff, Peter .(۲۰۰۵),"The myth of the 'German Way': German Foreign
۲۰. Policy and Transatlantic Relations", Survival Global Politics and Strategy, ۴۷: ۱
۲۱. Saikal,Amin.(۲۰۰۶), "Afghanistans Transittion: ISAFs stabilization role?", Third Word Quarterly, Vo. ۲۷, No.۳.

۲۲. Schreer, Benjamin. (۲۰۰۹), " A New Pragmatism: Germanys NATO Policy", International Journal, Vol. ۶۴, No. ۲, Spring.
۲۳. Schroder, G. (۲۰۰۱), "Statsment by the Germany Chancellor Gerhard schroder to the German Bundtstag", Transatlantic Internationale Politik, Vol. ۲, No. ۴, ۱۱ October
۲۴. Smith, Simon J. Carmen, Gebhard. (۲۰۱۷), "EU-NATO relations: running on the fumes of informed deconfliction, European Security", available at <https://doi.org/10.1080/09662839.2017.1352581>
۲۵. Snyder, S. Elizabeth. (۲۰۱۱), " Possibilities for Peace: Germanys Transformation of a Culture of War", Journal of Sociology & Social Welfare, Vol, XXXVIII, No. ۲, June.
۲۶. Sperling, James. (۲۰۰۷), "German Foreign Policy after Unification: The end of cheque book diplomacy?", West European Politics, ۳ Dec.
۲۷. Stelzenmueller, Constanze. (۲۰۰۹), "Germanys Russia Question: A New OstPolitik for Europe", Foreign Affairs, Vol. ۸۸, No. ۲.
۲۸. Tatsachen ueber Deutschland. (۲۰۰۰), Berlin, Societaets- Verlag, Frankfurt/Main, Available at... <http://www.bundesregierung.de>
۲۹. Tatsachen ueber Deutschland. (۲۰۱۰), Berlin, Societaets- Verlag, Frankfurt am Main in zusammenarbeit mit dem Auswaertigen Amt. Available at... www.tatsachen-ueber-deutschland.de.
۳۰. Weiss, Stefani. (۲۰۱۷), "Germanys Security Policy: From territorial Defense to Defending the Liberal World Order?", New Politik, accessible at <https://www.bertelsmann-stiftung.de/en>
۳۱. Young Blood Coleman, Denise. (۲۰۰۷), Country Watch Review: Germany, Houston, Texas
۳۲. <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=۱۶۴۴۲۳۳>
- ۳۳.

